

ایستاد هفت

سال سی و پنجم، شماره ششم
بهار و آسفند ۱۴۰۳
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و
اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۰

آخر یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من دارید! | چاپ نوشت (۱۷) |
برگی از ادبیات ضد صوفی در مسلمانان هند | نسخه خوانی (۳۹) |
آینه‌های شکسته (۷) | مرگ چنین خواجه... | تازیدن؟ تاسیدن؟
ناهیدن؟ | خراسانیات (۳) | یادداشت‌های لغوی و ادبی (۳) |
متنی دیگر از سنیان دوازده‌امامی | نوشتگان (۱۱) | نظریه
آواشناختی خلیل بن احمد و زبان‌شناسی هندی | طومار (۹) |
اشارات و تنبیهات (۷) | حدیث «علي مع الحق» از عبقات الأنوار |
رباعیات صرفی کشمیری در دیوان خاقانی | سحر با باد می‌گفتم
حدیث آرزومندی | **نکته، حاشیه، یادداشت**

جامع‌العلوم القرآن، تفسیر ابي الحسن الرماني
روند تحول نگاه اهل سنت به نهج البلاغه در قرن هفتم هجری
اپوست آینه پژوهش

جويا جهان بخش | مجيد جليسه
رسول جعفریان | حيدر عبودي
محمد سوری | مسعود راستی پور
اميد حسینی نژاد | آریا طیب زاده
میلاد بیگلر | احمد رضا قائم
مقالی | علی زاد | حمید عطاری
نظری | علی بوذری | سید علی
میرافضلی | مرتضی علی زاده نجار |
خلیل حسینی عطار | علی ایمانی
ایمنی | مرتضی کریمی نیا | سید
محمد حسین حکیم

نسخه خوانی (۳۹)

رسول جعفریان

| ۱۲۲ - ۷۹ |

۷۹

آبَنَه پُژوهش | ۲۱۰

سال ۳۵ | شماره ۶

بهمن و اسفند ۱۴۰۳

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر سی و هشتمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را بررسی کرده است. برخی عناوین این متن‌ها عبارت‌اند از:

- یادداشتی با ارزش از اسماعیل خاتون‌آبادی در نقد هم‌زمان منتقدان صوفیه و فقیهان
- یادداشت یک کاتب امامی از میانه قرن هشتم در شیراز
- یادداشت جالب از پایان یک نسخه قواعد علامه از سال ۱۰۱۹ در اصفهان
- نامه محدث به بدیع‌الزمان فروزانفر و پاسخ فروزانفر
- اشعار عبدی بیگ شیرازی درباره صوفیان
- یادداشتی در اول یک نسخه خطی درباره جنگ شاه صفی با عثمانی‌ها
- چند عبارت فارسی در متون فقهی حنفی در حوزه عتق (آزادی بنده)
- اندر تعریف صحیفه پنجم از کتاب صحائف العالم
- خطای کلیدی سلطان محمد خوارزم‌شاه در شوراندن زنبورخانه مغولان
- ابوالقاسم زنجانی شیخ الحرم (م ۴۷۱) و یک ضرب‌المثل قدیمی ایرانی

Manuscript Studies (39)

Rasul Jafarian

Abstract: In this installment of the *Manuscript Studies* series, the author examines several historical manuscripts. Some of the key topics covered in these texts include:

- A valuable note by Ismā'il Khātūnābādī critiquing both Sufi opponents and jurists.
- A note by an Imāmī scribe from mid-8th century AH in Shiraz.
- An interesting colophon from a manuscript of 'Allāmah's *Qawā'id*, dated 1019 AH in Isfahan.
- A letter from a muḥaddith (hadith scholar) to Badī' al-Zamān Furūzānfar and Furūzānfar's response.
- Poems by 'Abdi Beyg Shīrāzī concerning Sufis.
- A note at the beginning of a manuscript regarding the war between Shāh Ṣafī and the Ottomans.
- Several Persian phrases found in Ḥanafī fiqh texts on the topic of *'itq* (manumission of slaves).
- An explanation of the *Fifth Ṣaḥīfab* from the book *Ṣabā'if al-'Ālam*.
- A critical strategic error of Sulṭān Muḥammad Khwārazmshāh in provoking the Mongols.
- Abū al-Qāsim Zanjānī, Sheikh al-Ḥaram (d. 471 AH), and an old Iranian proverb.

This study contributes to the ongoing exploration of historical manuscripts and their significance in Islamic and Persian intellectual history.

Keywords: Manuscript studies, Ismā'il Khātūnābādī, 'Abdi Beg Shīrāzī, Shāh Ṣafī, Ḥanafī fiqh, Muḥammad Khwārazmshāh, Abū al-Qāsim Zanjānī.

متن زیر یادداشتی است در اصل در سه صفحه که صفحه نخست آن حمد و ستایش الهی - عز شأنه - است و دو صفحه دیگر که متأسفانه انتهایش ناقص مانده، گزارشی است از نویسنده که محتوای آن نقد هم‌زمان افراطی‌های از فقیهان و صوفیه در انتقاد از یکدیگر و بی‌توجهی هر دو دسته به کمالات دیگری است. گویا نویسنده خواسته است راه میانه‌ای را انتخاب کند. به نظر می‌رسد همین که کوشیده است از فضای دسته‌بندی‌های رایج زمان - جدال صوفیه و فقیهان - خارج شود و راه میانه را انتخاب کند، یک متن باارزش است. از وصفی که نویسنده درباره خودش نوشته است و کلمات و مفاهیمی که در این متن به کار می‌برد، برمی‌آید که از نظر تربیت فکری، نظیر آخوند ملامحمدتقی مجلسی (۱۰۷۰) (و او هم مانند شیخ بهایی و فیض کاشانی) هم‌زمان به فقه و درویشی می‌پرداخته است.

سیداسماعیل خاتون‌آبادی (۱۰۳۱-۱۱۱۶) معروف به مدرس خاتون‌آبادی از عالمان بزرگ وقت اصفهان، مدرّس مسجد جدید عباسی و پدر میرمحمدباقر خاتون‌آبادی - ملامباشی شاه سلطان حسین صفوی - است. او شاگرد علامه مجلسی و میرزارفیع نائینی بوده است. شرح حال خاتون‌آبادی‌ها را می‌توان ذیل همین مدخل، در دانشنامه تخت فولاد ملاحظه کرد.

متن ذیل در مجموعه ش ۳۴۵۳ مجلس آمده است. رسائل این مجموعه همه به خط ملاسماعیل خاتون‌آبادی است و در صفحه پایانی، کسی متنی را از یکی از این خاندان که در شرح حال وی بوده، آورده است. اصل رساله که اشاره شد، پایانش ناقص است، به همراه صفحه‌ای که در شرح حال میراسماعیل خاتون‌آبادی است، در ادامه ملاحظه خواهید کرد.

متن چنین است:

حمد بی حد و ثنای بی‌عد صناعی را سزد که نفحات نفوس روحانی و رشحات عقول ربانی شمیمی از ریاض و قطره‌ای از بحار ملکوت اوست، و سواطع بروق ملأ اعلی و لوامع شوارق کزوبیان عالم بالا شراره‌ای از شعله نار جبرت او. سپاس بیرون از قیاس و ستایش بالاتر از شناس قادری را سزاوار که مبدعات و محدثات عالم علوی و سفلی را به دستیاری قدرت قاهره ازلی از مرکز نیستی به دایره هستی رسانید، و خالقی را لایق که

خیام سماوات سبع علا و بساط بسیط غبرا را به پایمردی قوت باهره لم یزلی مرتفع و گسترانیده، و سنخ تراکیب کاینات موالید را با پراکندگی اجزاء حیوانی و اوراق نباتی به شیرازه وجود مجلد و مضبوط گردانید، و ازهار همیشه بهار بهارستان حروفی که چمن پیرای خیال رنگ و بوی آن را ماده آب و رنگ گلشن درود سازد، و انوار دایم پربار گلستان کلماتی که بلبل ناطقه شاخسار توبرتوی آن را مایه آهننگ انجمن سرود خواند، شایان تحیات نامعدود و صلوات نامحدود ناظمان مناظم شریعت و هادیان سبل حقیقت و راه نمایان طرق حقیقت خصوصاً یکه تاز میدان «سبحان الذی اسری بعبده لیل» و شاهباز بلند پرواز اوج «قاب قوسین او ادنی» و شهنسوار عرصه «أرسله بالهی» و شهریار کشور «لعمرك» و «انما»، سید اصفیا و سند اتقیا محمد مصطفی، علیه من الصلوات انماها و من التحیات اذکاهها و آل و اولاد او خواهد بود که هر یک بدر منیر برج رسالت و گوهر درج گنجینه نبوت و دُرر غرر بحر امامت و هدایتند، خصوصاً حضرت امیرالمؤمنین و قاید الغرّ المحجلین و یعسوب الدین اسدالله الغالب و مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام.

اما بعد بر ارباب عقل و بینش و اصحاب ذکاء و دانش مخفی و پنهان نیست که کمال نوع انسان به جنس علم و فضل، و مفارق ساختن عرض غفلت و جهل، و ذاتی نمودن عوارض فطرت و عقل، و فصل کردن ذمیه افعال، و تکمیل نفس به صفات مرضیه و شرایع الهیه و عبادات سنتیه است، و چون این بنده داعی دوام دولت قاهره ابدی اسماعیل الحسینی الشهیر بالمدرس الخاتون آبادی مدتی مدید و عهدی بعید است که از ریعان صبی و عنفوان شباب عمر پرشتاب را به تکمیل علوم دینی و تحصیل معارف یقینیه، و تأدب به آداب نبویه و سلوک مسالک مرتضویه، و به ارتیاض ریاضات حقه در سلوک طریقت و تحصیل حقیقت صرف نموده ام، و در هر علم بهره و نصیبی، و در هر فن حصه ای و حظی از مواهب ربّانی و فیوضات یزدانی و موهبت صمدانی، این خاک پای علما و درویشان خود را از برص عصیّت و عناد و بهق تعصّب و فساد که شیوه اهل روزگار است بری و عری گردانید، و طبع را راضی نتوانست کرد که به طریقه اکثر خلق که به مقتضای «انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون» ربقه تقلید آباء را وجهه همت خود ساخته و طوق تعصّب اجداد را به گردن اطاعت انداخته، و شیطان پندار و غرور را در طبیعت خود جای داده؛ چنانچه بعضی خود را از جمله فقها دانسته و اولاد فقها شمرده، مذمت درویشان

می نمایند، و معایب و مسائب ایشان را می شمارند که در حقیقت راست و حق است؛ لیکن از محاسن ایشان که ترک دنیا و تجریدست و تحلی به اخلاق حسنه و تخیلی از اخلاق سیئه است چشم می پوشند.

و برخی خود را درویش و صوفی نام نهاده اند و مذمت علما و فقها می نمایند، به حب دنیا و رغبت درو به اشد رغبات، و خلو ایشان از اخلاق حسنه، و ترک عمل بر وفق علم، و معایب جماعتی که خود را منتمی به علما کرده اند که در آن معایب محق اند و راستگو؛ لیکن از محاسن علما و فقها که علم و دانش است که اصل کمال و لب است و به نص قرآن مجید و فرقان حمید و به اجماع کل بنی آدم از اهل ملل و شرایع و اهل شرک و الحاد و جمیع رسل و انبیاء کمال خاص انسانیت چشم پوشیده اند تا به مرتبه ای که بعضی علم را نقص و سد راه سالک شمرده اند در سلوک و گویند که نظر در کتب و تعلم و تفکر سیاه کاریست، چنان که بعضی از عوام این طبقه گفته اند:

نتوان به خدا رسید از علم و کتاب / حجت نبرد راه به اقلیم صواب
در معرفت خدا براهین حکیم / چون جاژه است در چراگاه دواب

و ممکن است که این کلام ناشی از مشایخ عظام اولوالبصائر و الاحکام ذووا البوارق و المحاسن الکرام نیز شده باشد، بنا بر آنکه علم را هرچند ناقص باشد بهجت و بهایی و رونق و طراوت و صفایی عظیم است، و این بهجت و صفا سبب عجب و نخوت می شود و سد راه علم کل می گردد که مقصود اصلی و وصول حقیقی است، چنان که مشاهد است این [در اینجا متن تمام شده و ناقص مانده است].

متن زیر در انتهای نسخه پیش گفته آمده است:

شرح حال اسماعیل خاتون آبادی از محمد حسین بن محمد صالح خاتون آبادی

قال السيد محمد حسين بن السيد محمد صالح بن السيد عبدالواسع الخاتون آبادی فی رسالة له صنفها فی ترجمة احوال العلماء من أقاربه و غیر هم ممن عاصره ما هذا نصّه:

السيد الاجل العلامة السيد اسماعيل بن السيد محمد باقر بن السيد اسماعيل بن عماد الدين الحسيني الخاتون آبادی الاصفهانی - قدس الله روحه - عمّ والدي، علامة

الزمان فاضل كامل زاهد ورع، تارك الزخارف الدنيا محترز من لذاتها قانع فى المآكل و الملايس و غيرهما بأدنى ما يتعیش، ماهر لا سيما فى الرياضيات و النجوم، و كان مدرّساً فى الجامع الكبير الجديد العباسى باصفهان فكان مشغولاً بالتدريس و التعليم و الارشاد و الامامة فيه قريباً من خمسين سنة، و كان كثير الجّد فى تحصيل المعارف، صارف معظم أوقات فراغه فى المطالعة و التأليف و التدريس، و تعلّم عند الشيخين الجليلين علامتى الزمان المولى محمد تقى المجلسى و سيد رفيع الدين محمد النائى - قدس الله روحهما - فاستجاز منهما و من السيد ميرزا الجزائرى المحدث (يعنى السيد محمد صاحب جوامع الكلم) رفع الله درجته. و كان معمراً عاش خمسة و ثمانين، ولد يوم الاثنين السادس عشر من شهر ربيع الثانى من شهر سنة احدى و ثلاثين و الف من الهجرة الشريفة فى قرية خاتون آباد، و تُوفى فى سنة ست عشر و مائة بعد الف ١١١٦ من الهجرة الشريفة فى اصفهان و دفن فى قبة فى جنب مقبرة تخت فولاد و كان حول قبته مدرسة مشتملة على الحجرات يسكن فيه الطلبة و القراء و قد صنع مدرسة اخرى فى جنب داره فى محلة باغات اصفهان، له كتب منها كتاب شرح الكافى و التفسير و غيرها و قد رأيتيه و استفدت منه كثيراً، قدس الله روحه، انتهى ما اردنا ايراده.

انکاء و آل و اولاد او خواهد بود که هر کس بر زمین بر ج رسالت و کوه و درج بخت نبوت و قدر
 فرزند بگرامت و هدایتند خصوصاً حضرت امیر المؤمنین و قاید العز المحجلین و بصیرت الدین
 اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام اما بعد
 بر باب عقل و نبی و اصحاب کلام و دانش مخفی و پنهان نیست که کمال نوع انسان بکس
 علم و فضل و معارف است سخن عرض غفلت و جهل و در حق نمودن عوارض فطرت و عقل
 و فضل کردن ذمیه اعمال و ستمه افعال و تکلیف نفس بصفات مریضه و شرایع
 الهیه و عبادات سنیّه است و چون ابن بنده دانی دوام دولت قاهره ابدی
 اسبعل الحکیمه الشهیر بالمدیر السخا تون آبادی مدتی مدید و عهدی بعید است
 که از ریگان صبی و عنوان شباب عمر بر شتاب را تکمیل علوم دینیّه و تحصیل
 معارف یقینیّه و بتاکوت باو اب بنویسه و سلوک مسالک مرقیّه و بار تیان
 ریاضات حتمه در سلوک طریقت و تحصیل حقیقت صرف نموده ام و در هر علم
 بهره و فیض و در هر فن تخصصه و خطی از مواهب ربّانی و مصروفات
 یزدانی و موهبت ممدانی ابن خاک پای طلا و دوزخ ن سوزا از بر من عیب
 و فساد و بقی تعقب و ضلک که نشود اهل روزگار است بر حق و عری گردانند
 و طبع را راضی نتوانست کرد بطریق اکن خلق که بمتضای انا و جده نا ابا و نا
 علی امیه و انا علی انا هم لمعتد و ن ربّه تولید آبارا و بهره همت سوز خشم
 و طوق تعصب اجداد را بکردن اطاعت انداخته و شیطان
 بنهار و فرور

یادداشت یک کاتب امامی از میانه قرن هشتم در شیراز

یادداشت یک کاتب امامی با نام عبدالسلام بن محمد بن جعفر بن علی اصفهانی الاصل، تربیت شده در کاشان که نسخه مختصر النافع - نسخه کتابخانه ملی - را در شیراز به سال ۷۵۲ در سلطنت سلطان شیخ شاه ابواسحاق کتابت کرده است.

تمّ الكتاب و الحمد لله ربّ العالمین، و صلی الله علی محمد اکرم المرسلین و سیّد الاولین و الاخرین، و علی خلیفته من بعده علیّ امیرالمؤمنین و آله الطیبین الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و سلم تسلیما کبیرا.

و فرغ من تحریره فی ثالث [و] عشرين من شهر رمضان المبارک - عظیم الله برکتہ - لسنة ۷۵۲ الهجرية النبوية المصطفوية العبد الاصمع [؟] المتمسک بالملک الولیّ عبد السلام بن محمد بن جعفر بن علی، الاصبهانی المحتد، القاسانی المولد و المنشأ و الادب، الدیلمی النسب غفر الله له و لوالديه و لاهل الاسلام طرّاً بحق محمد و عترته الطاهرين و السلام علی اهل السلام، بدار الملک شیراز حماها الله تعالی عن طوارق الحدثان، و رفع الله لاهلها الشان، انه الرؤوف المنان، و الحمد لاهل الحمد.

فی زمان السلطنة السلطان العادل السخی الاریحی [؟] جمال الدنيا و الدین شیخ ابواسحق بن محمود انار الله

بسم الكتاب و الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطيبين
و سيد الاولين و الاخرين و على خليفته من بعد
على امر المؤمنين و آله الطيبين الطاهرين و سلم السلام المبرور
و مع من حضر في ثالث شهر من محرم و رمضان المبارك
عظم الله كرمه سنة ٢٠١٤ هـ الموافق لليوم المصطفى
الجيد المصباح المتكامل الملك الولي عبدالمجيد
الاصمعي المحدث العباسي المولود و المنشا و الادمي
الادلي النزيه غفر الله له و لوالديه و لاهل بيته
عليهم السلام و آله الطاهرين و السلم عليهم
بدر الملك شراز حيا الله تعالى عن طوارق الدنيا
و رفع الله لاجلها الشان ان الزود المنان
و الحمد لاجل احمد
فرض الشكر على العباد و سلم
عالم الدنيا و الدارين
البارئ لله

نامه آیت الله العظمی سید موسی شبیری زنجانی به مرحوم جلال الدین محدث ارموی در باره بقعه سلطان محمد شریف و...

باسمه تعالی

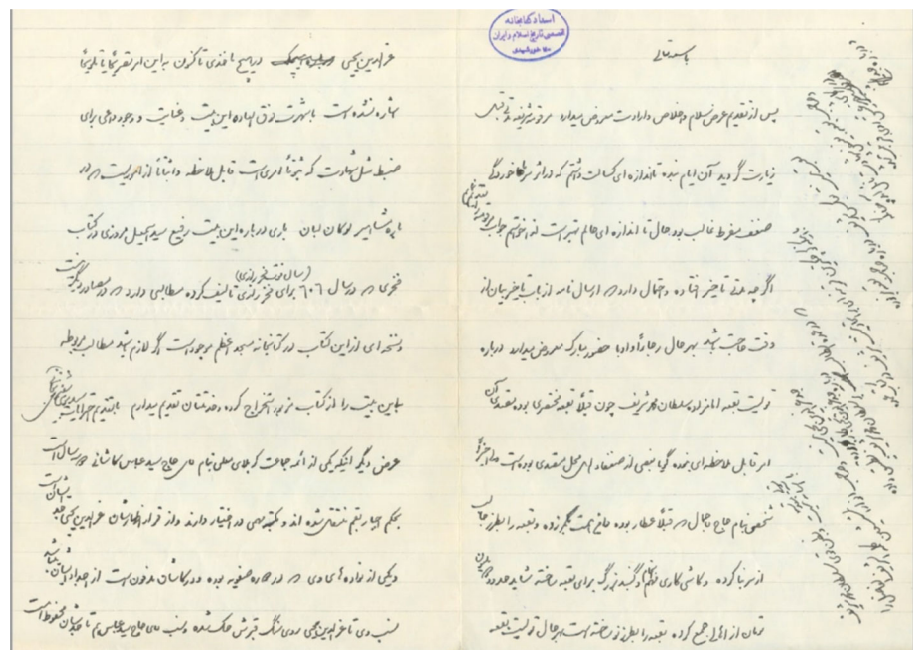
پس از تقدیم عرض سلام و اخلاص و ارادت، معروض می‌دارم مرقومه شریفه مدتی قبل زیارت گردید. آن ایام بنده تا اندازه‌ای کسالت داشتم که در اثر سرما خوردگی، ضعف مفرط غالب بود. حال تا اندازه‌ای حالم بهتر است. لذا خواستم جواب مرقومه را تقدیم نمایم. اگرچه مدتی تأخیر افتاده و احتمال دارد که ارسال نامه از باب تأخیر بیان از وقت حاجت باشد. به هر حال رجاءاً و ادباً حضور مبارک معروض می‌دارم: درباره تولیت بقعه امامزاده سلطان محمد شریف چون قبلاً بقعه مختصری بوده، متصدی آن امر قابل ملاحظه‌ای نبوده، گویا بعضی از ضعفاء اهل محل متصدی بوده است؛ ولی اخیراً شخصی به نام حاج آقا جمال که قبلاً عطار بوده، دامن همت به کمر زده و بقعه را به طرز جالب از سر بنا کرده و کاشی کاری مهم انجام و گنبد بزرگی برای بقعه ساخته. شاید حدود دو میلیون تومان از اهالی جمع کرده، بقعه را به طرز نو ساخته. به هر حال تولیت بقعه با متولی آستانه مقدسه نیست.

و به ظن قوی سلطان محمد شریف جد عزالدین یحیی نیست، و صاحب انوار المشعشعین کلمه الشریف الفاضله را در عمدة الطالب درباره جد عزالدین یحیی به کار برده، بر سلطان محمد شریف تطبیق داده، با اینکه کوچک‌ترین قرینه‌ای بر اتحاد نیست. شریف در کتاب عمده لقب نیست، به عکس شریف درباره صاحب بقعه مزبوره، و صاحب بقعه به فیض شهادت نائل آمده، چنان‌که در کاشی عتیق روی قبر ثبت شده. درباره جد عزالدین یحیی در هیچ مأخذی تاکنون به این امر تصریحاً یا تلویحاً اشاره نشده است. با شهرت فوق‌العاده این بیت و عنایت و وجود داعی برای ضبط مثل شهادت که ثبوتاً امری است قابل ملاحظه و اثباتاً از اموری است که درباره مشاهیر لوکان لبان.

باری درباره این بیت رفیع، سید اسماعیل مروزی در کتاب فخری که در سال ۶۰۶ (سال فوت فخر رازی) برای فخر رازی تألیف کرده، مطالبی دارد که در مصادر دیگر نیست و نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مسجد اعظم موجود است. اگر لازم باشد، مطالب مربوطه به این بیت را از کتاب مزبور استخراج کرده و خدمتتان تقدیم می‌دارم.

با تقدیم احترامات سید موسی شبیری زنجانی

عرض دیگر اینکه یکی از ائمه جماعت کربلای معلی به نام آقای حاج سیدعباس کاشانی، دو- سه سال است به حکم اجبار به قم منتقل شده‌اند و مکتبه مهمی در اختیار دارند و از قرار اظهارشان عزالدین یحیی جد ایشان است و یکی از نواده‌های وی که در دوره صفویه بوده و در کاشان مدفون است، از اجداد ایشان می‌باشد. نسب وی تا عزالدین یحیی روی سنگ قبرش حک شده و نسب آقای حاج سیدعباس هم تا جدشان محفوظ است.



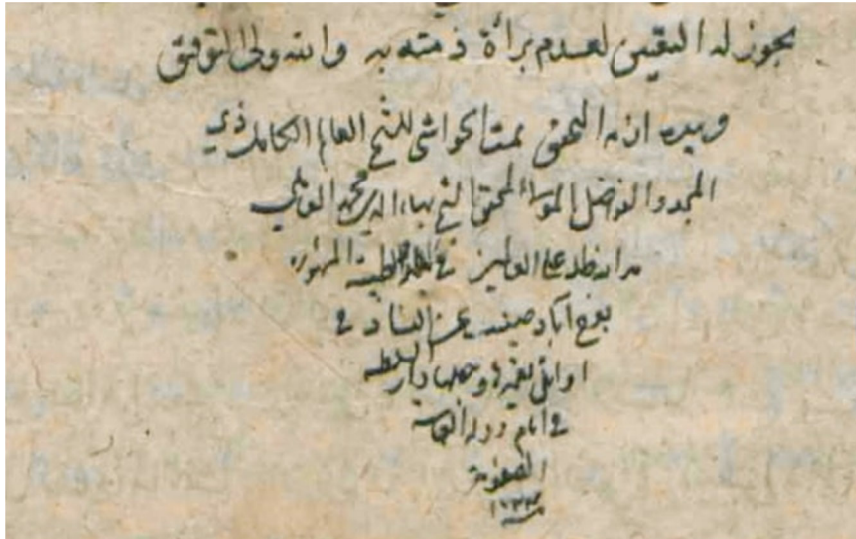
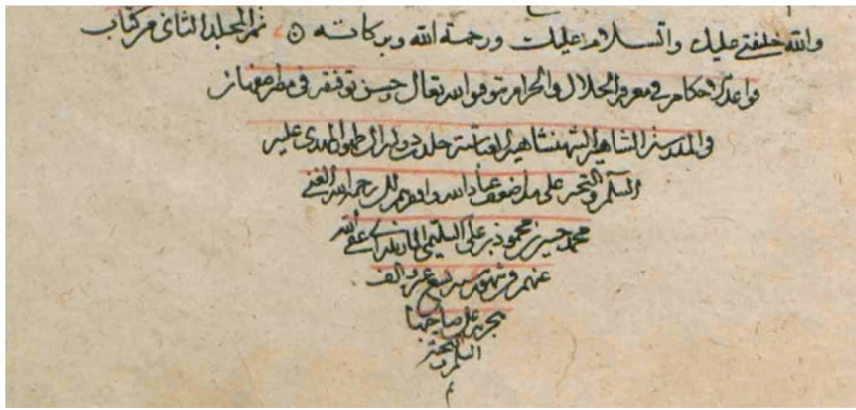
یادداشت جالب از پایان یک نسخه قواعد علامه از سال ۱۰۱۹ در اصفهان

ثم المجلد الثانی من کتاب قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام بتوفیق الله تعالی و حسن توفیقه فی مصر اصفهان فی المدرسة الشاهیه الشهنشاهیه العباسیه - خلدت دولته الی ظهور المهدی علیه السلام و التحیه - علی ید اضعف عباد الله و افقرهم الی رحمة الله الغنی محمد حسین بن محمد بن علی السلیمی المازندرانی عفی الله عنهم فی شهر سنة تسع عشر و الف هجریه علی صاحبها السلام و التحیه

اما نکته مهم عنوان مدرسه «شاهیه شهنشاهیه عباسیه» در شهر اصفهان است، آن هم در تاریخ ۱۰۱۹ که یکی - دو دهه از پایتختی اصفهان برای صفویه گذشته بود.

دیگر دعای «خلدت دولته الی ظهور المهدی علیه السلام» که سابقه این دعا را نشان می دهد.

یک رساله سه صفحه ای ضمیمه قواعد علامه که بالا ذکرش رفت و حاشیه ای است از شیخ بهایی از سال ۱۰۲۴ در شرح یکی از عبارات مشکل قواعد. این یادداشت در انتهای آن آمده است: «والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقيق تمت الحواشی للشیخ العالم الكامل ذی المجد و الفواضل المولی المحقق الشیخ بهاء الدین محمد العاملی مد الله ظله علی العالمین فی البلده الطیبة المشهورة بفرح آباد - صینت عن الفساد - فی اوایل تعمیرها و جعلها دار السلطنة فی ایام دولة العباسیة الصفویة سنة ۱۰۲۴».



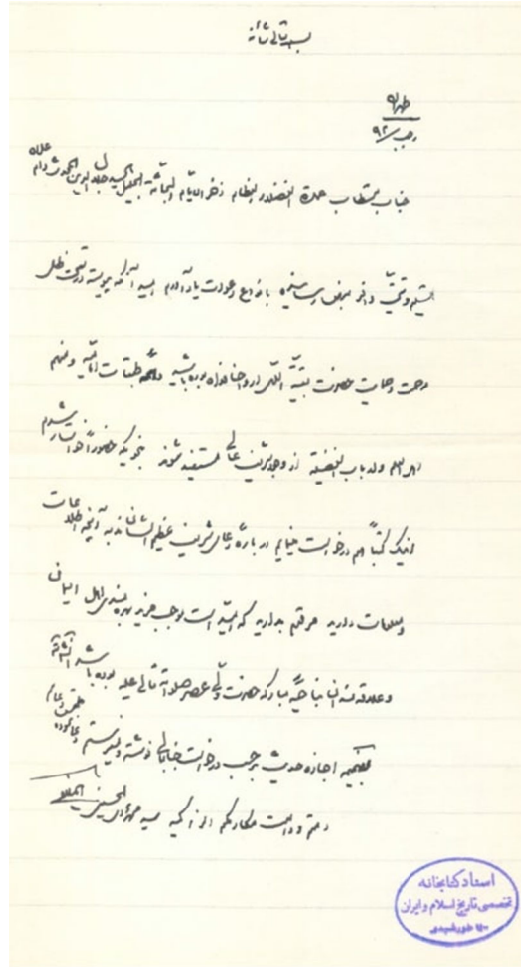
نامه حضرت آیت الله العظمی میلانی به مرحوم محدث برای نگارش کتابی در باره دعای ندبه

بسمه تعالی شأنه

طهران / رجب ۹۲

جناب مستطاب عمدة الفضلاء
العظام ذخر الايام الباحثة
الجليل السيد جلال الدين
المحدث دام علاه

با تسليم و تحیت وافر به عرض
رسانیده، به انواع دعوات یادآورم.
امید آنکه پیوسته در تحت ظل
مرحمت و حمایت حضرت
بقیة اللہی ارواحنا فداہ بوده باشید
و همه طبقات امامیه و منهم اهل
العلم و ارباب الفضیلة از وجود
شریف عالی مستفید شوند. به
نحوی که خصوصاً خواستار شدم
اینک کتاباً هم درخواست می نمایم
درباره دعای شریف عظیم الشأن
ندبه آنچه اطلاعات و معلومات



دارید مرقوم بدارید که امید است موجب مزید بهره مندی اهل ایمان و علاقه مندان به
ناحیه مبارکه حضرت ولی عصر صلوات الله تعالی علیه بوده باشد ان شاء الله تعالی. به
ضمیمه اجازه حدیث بر حسب درخواست جنابعالی نوشته می فرستم. دعا نموده
ملتتمس دعایم. دمتم و دامت مکارمکم الزاکیة،

سید محمدهادی الحسینی المیلانی

به نظر می‌رسد نگارش کتاب شرح دعای ندبه مرحوم محدث با درخواست حضرت آیت‌الله العظمی میلانی بوده است. این کتاب در سه مجلد از سوی کتابخانه تخصصی علوم حدیث در سال ۱۳۹۴ شمسی منتشر شد.

نامه محدث به بدیع‌الزمان فروزانفر و پاسخ فروزانفر

حضرت استاد بزرگوار جناب آقای بدیع‌الزمان فروزانفر ادام‌الله بقاءکم

چنان‌که حضرت مستطاب عالی استحضرار و اطلاع دارید اینجانب مبلغ هیجده هزار تومان از جناب آقای حاج آقا جمال‌الدین اخوی دادستان فعلی کل کشور برای چاپ کتاب ترجمه اسرار الصلوة شهید ثانی (ره) و چاپ دیوان مرحوم حاج میرزا ابوالفضل طهرانی (ره) و شرکت در چاپ دوازده جزء کتاب المحاسن گرفته‌ام. خواهشمند است اگر چنان‌که طبع این کتب از امور بزیه و حسنات و خیرات محسوب می‌شود و در ضمن مثنوبات اخروی در شمار است، و افراد مملکت و ابناء وطن و مخصوصاً مسلمانان و سالکان طریقه جعفری از آنها بهره و نصیب فراوان دارند، این ورقه را تصدیق و امضاء بفرمایید که برای امری به جناب آقای حاج آقا جمال‌الدین این تصدیق ضرورت دارد تا به نظر ایشان برسانم. به تاریخ ۱۳۳۰/۱۲/۲ میرجلال‌الدین محدث.

۹۲

آینه پژوهش | ۲۱۰
سال ۳۵ | شماره ۶
بهمن و اسفند ۱۴۰۳

دانشمند معظم و محقق فاضل آقای میرجلال محدث دام‌افضاله

بدیهی است که نشر این قبیل کتب و اشاعه این‌گونه آثار که متضمن اخبار و احادیث و فضایل ائمه اطهار علیهم‌السلام و مشتمل بر تعلیم احکام دینی و تنویر افکار دینی و تهذیب اخلاق عمومی است، مطابق نصوص احادیث مسلمة از امور بزیه و صدقات جاریه است که فواید کثیره و مهمه بر آنها مترتب می‌شود. گذشته از آنکه سند ناطق و واضحی است از عظمت فکر و وسعت اطلاع علما و بزرگان اسلام علی‌الخصوص دانشمندان ایرانی رحمهم‌الله تعالی. و این مطلب را مبسوطاً در نامه‌ای جداگانه که نیز متضمن قدردانی از این اقدام فوق‌العاده جناب آقای اخوی و زحمات فوق‌العاده سرکار عالی باشد، باین خواهم کرد و به اطلاع آن فاضل جلیل خواهم رسانید.

۳۱/۱۲/۲ فروزانفر

[روشن نیست با توجه به یکی بودن روز و ماه، چرا سال یکی ۱۳۳۰ و دیگری ۱۳۳۱ است؟]

استاد کاجانه
تخصصی تاریخ اسلام و ایران
ملا خورشیدی

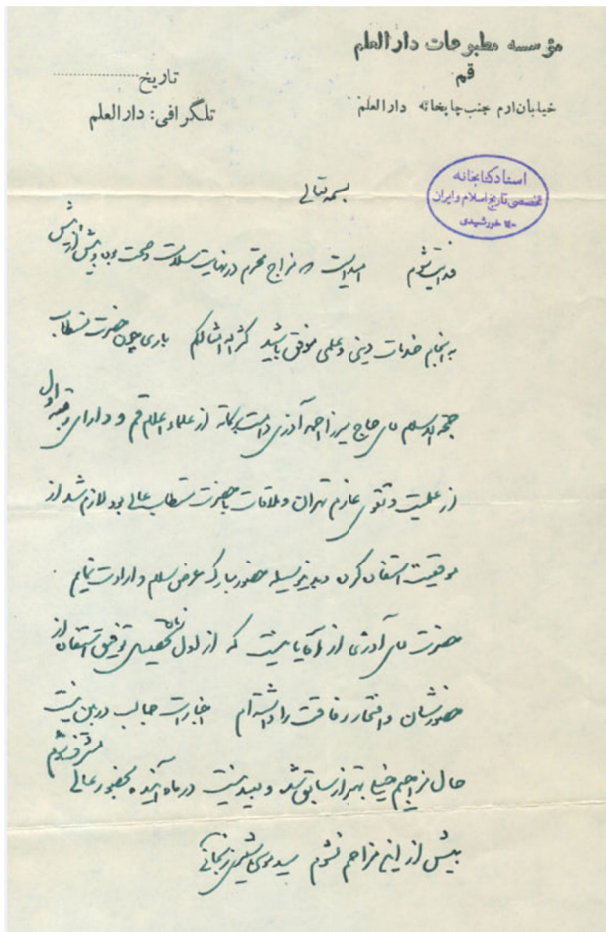
حضرت استاد بزرگوار جناب آقای بدیع الزمان فردوان فر
 ادام الله بقاءکم

چنانکه حضرت مستطاب عالی استحضار و اطلاع دارید این
 مبلغ بیجده هزار تومان از جناب آقای حاج آقا جمال
 اخوی دادستان فعلی کل کشور برای چاپ کتاب ترجمه
 اسرار الصلوة شهید ثانی (ره) و چاپ دیوان مرحوم
 میرزا ابوالفضل طهرانی (ره) و شرکت در چاپ دوازده
 کتاب المحاسن گرفته ام خواهشمند است اگر چنانکه
 این کتب از امور بریه و حسنات و خیرات محبوب وطن
 ضمن منویات اخروی در سار است و افراد حاکمیت و ابنا
 و مخصوصاً مسلمانان و سالکان طریقه جعفری از آنها بهره
 فراوان دارند این ورقه را تصدیق و امضاء بفرمائید
 که برای امری بجناب آقای حاج آقا جمال الدین
 فرودت دارد تا بنظر ایشان برسانم تاریخ ۱۳۳۰/۱۲/۲
 میرجلال محمدت

(Handwritten notes on the right side of the page, including names like 'میرزا ابوالفضل طهرانی' and 'اسرار الصلوة شهید ثانی') and a date '۱۳۳۰/۱۲/۲'.

نامه آیت الله سید موسی شبیری زنجانی به محدث ارومی در باره شیخ احمد آذری قمی

فدایت شوم



امید است که مزاج محترم در نهایت سلامت و صحت بوده و بیش از پیش به انجام خدمات دینی و علمی موفق باشید. کثر الله امثالکم. باری چون حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای حاج میرزا احمد آذری دامت برکاته از علمای اعلام قم و دارای رتبه اول از علمیت و تقوی عازم تهران و ملاقات با حضرت مستطاب عالی بود، لازم شد از موقعیت استفاده کرده و بدین وسیله حضور مبارک عرض سلام و ارادت نمایم. حضرت

آقای آذری از آقایانی است که از اول زمان تحصیل توفیق استفاده از حضورشان و افتخار رفاقت را داشته‌ام. اخبارات جالب در بین نیست. حال مزاجیم خیلی بهتر از سابق شده و بعید نیست در ماه آینده به حضور عالی مشرف شوم. بیش از این مزاحم نشوم.

سید موسی شبیری زنجانی

نامه آقای حاج سید محمد علی روضاتی به جلال الدین محدث

بسمه تعالی و له الحمد و المنة

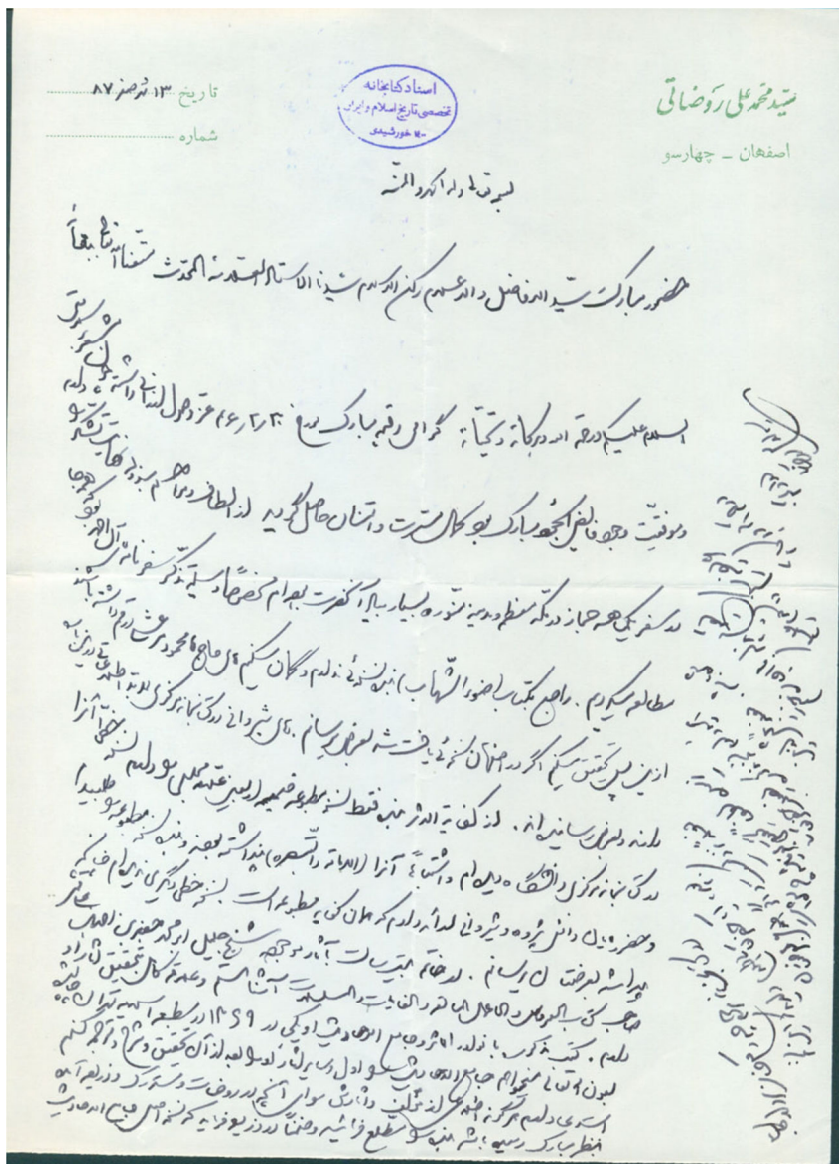
حضور مبارک سید الافاضل والاعلام رکن الدین سیدنا الاستاذ العلامة المحدث متعنا الله تعالی ببقائه

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و تحیاته

گرامی رقیمه مبارک مورخ ۴۶/۲/۳۰ عزّ وصول ارزانی داشته، چون مشعر بر سلامتی و موفقیت وجود فایض الجود مبارک بود، کمال مسرت و امتنان حاصل گردید. از الطاف و مراحم مبذوله نهایت تشکر را دارم. در سفر یک ماهه حجاز در مکه معظمه و مدینه منوره بسیار به یاد آن حضرت بوده‌ام، مخصوصاً وسیله تذکر، «سفرنامه» آقای آل احمد بود که همه جا مطالعه می‌کردم. راجع به کتاب «ضوء الشهاب» بنده نسخه‌ای ندارم و گمان می‌کنم آقای حاج آقا محمود مرعشی داشته باشند. از این پس تحقیق می‌کنم، اگر در اصفهان نسخه‌ای یافت شد، به عرض برسانم. آقای شیروانی در کتابخانه مرکزی، لابد اطلاعاتی در این باره دارند و به عرض رسانیده‌اند. از کفایة الاثر بنده فقط نسخه مطبوعه ضمیمه اربعین علامه مجلسی را دارم. نسخه خطی آن را در کتابخانه مرکزی دانشگاه دیده‌ام و اشتباهاً آن را «الامامة و التبصرة» پنداشته بودند و بنده نسخه مطبوعه را طلبیدم و حضور آقایان دانش‌پژوه و شیروانی ارائه دادم که همان کفایه مطبوعه است. نسخه دیگری ندیده‌ام، چنانچه پیدا شد، به عرضتان می‌رسانم.

در خاتمه بیست سال است با آثار موجود شیخ جلیل ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی صاحب کتاب العروس و کتاب الاعمال المانعة، و الغایات والمسلسلات آشنا هستم و علاقه کامل به تحقیق آثار او دارم. کتب مذکور با نوادر الاثر و جامع الاحادیث او یکی در سال ۱۳۶۹ در مطبوعه اسلامیة تهران چاپ شده، بعون الله می‌خواهم جامع الاحادیث را اول و سایر آثار او را بعد از آن تحقیق و شرح و ترجمه کنم. استدعا دارم هرگونه اطلاعی از مؤلف و آثارش سوای آنچه در روضات و مستدرک و ذریعه آمده، به نظر مبارک رسیده، بنده را مطلع فرمایید. و ضمناً در ذریعه می‌فرماید که نسخه اصل جامع الاحادیث در کتابخانه مرحوم حیدرقلی خان سردار کابلی بوده، آیا حضرت عالی اطلاع

دارید که این نسخه فعلاً نزد کیست و اگر اطلاعی به عرضتان رسیده، لطفاً تحقیقی بفرمایید چه شده است. امیدوارم نسخه مذکور نصیب حضرت عالی شده باشد. فعلاً بیش از این تصدیع نداده با اجازه ختم عریضه می‌کنم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته. ارادتمند سید محمد علی روضاتی.

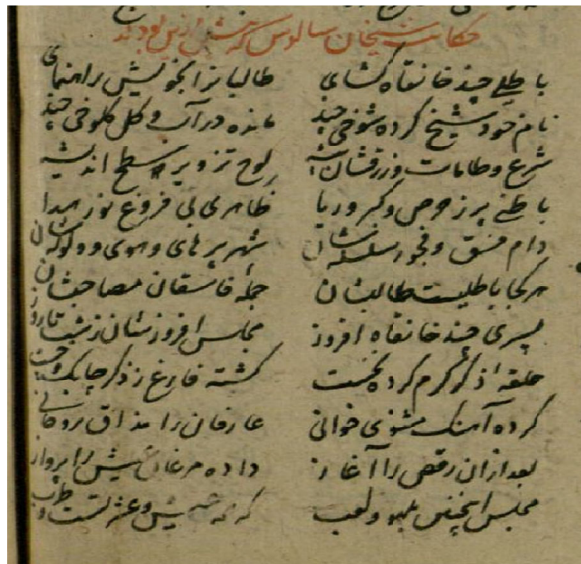


اشعار عبدی بیگ شیرازی در باره صوفیان

باطلی چند خانقاه گشای
 نام خود شیخ کرده شوخی چند
 شرع و طامات و زرقشان پیشه
 باطنی پرز حرص و کبر و ریا
 دام فسق و فجور سلسله شان
 پسری چند خانقاه افروز
 حلقه ذکر گرم کرده نخست
 کرده آهنگ مثنوی خوانی
 بعد از آن رقص را آغاز
 مجلس این چنین به لهو و لعب
 رقص موقوف گشت و صوت و عمل
 همه کس این زمان به شرع رفیع
 تاجهان هست شاه باد بکام

طالبان را به خویش راهنمای
 مانده در آب و گل کلوخی چند
 لوح تزویر سطح اندیشه
 ظاهری بی فروغ نور هدا
 جمله فاسقان مصاحبشان
 مجلس افروزشان ز شب تا روز
 گشته فارغ ز ذکر چابک و چست
 عارفان را مذاق روحانی
 داده مرغان عیش را پرواز
 که همه عیش و عشرتست و طرب
 برطرف شد طریق مکر و حیل
 رو نهادند از شریف و وضع
 سایه اش بر دوام تا به قیام

[عبدی بیگ شیرازی، متوفای ۹۹۸]



یادداشتی در اول یک نسخه خطی درباره جنگ شاه صفی با عثمانی‌ها

نویسنده کتابی با عنوان مشرق العقاید الصالحه در ترجمه اعتقادات شیخ صدوق که اثرش را در سال ۱۰۴۵ نوشته است، وصفی از یکی از جنگ‌های میان ایران و عثمانی و فرار عثمانی‌ها در روزگار شاه صفی و به طور مشخص سال ۱۰۴۵ ق آورده است که نشان‌دهنده انعکاس اخبار جنگ ایران و عثمانی در میان مردم است. او می‌نویسد:

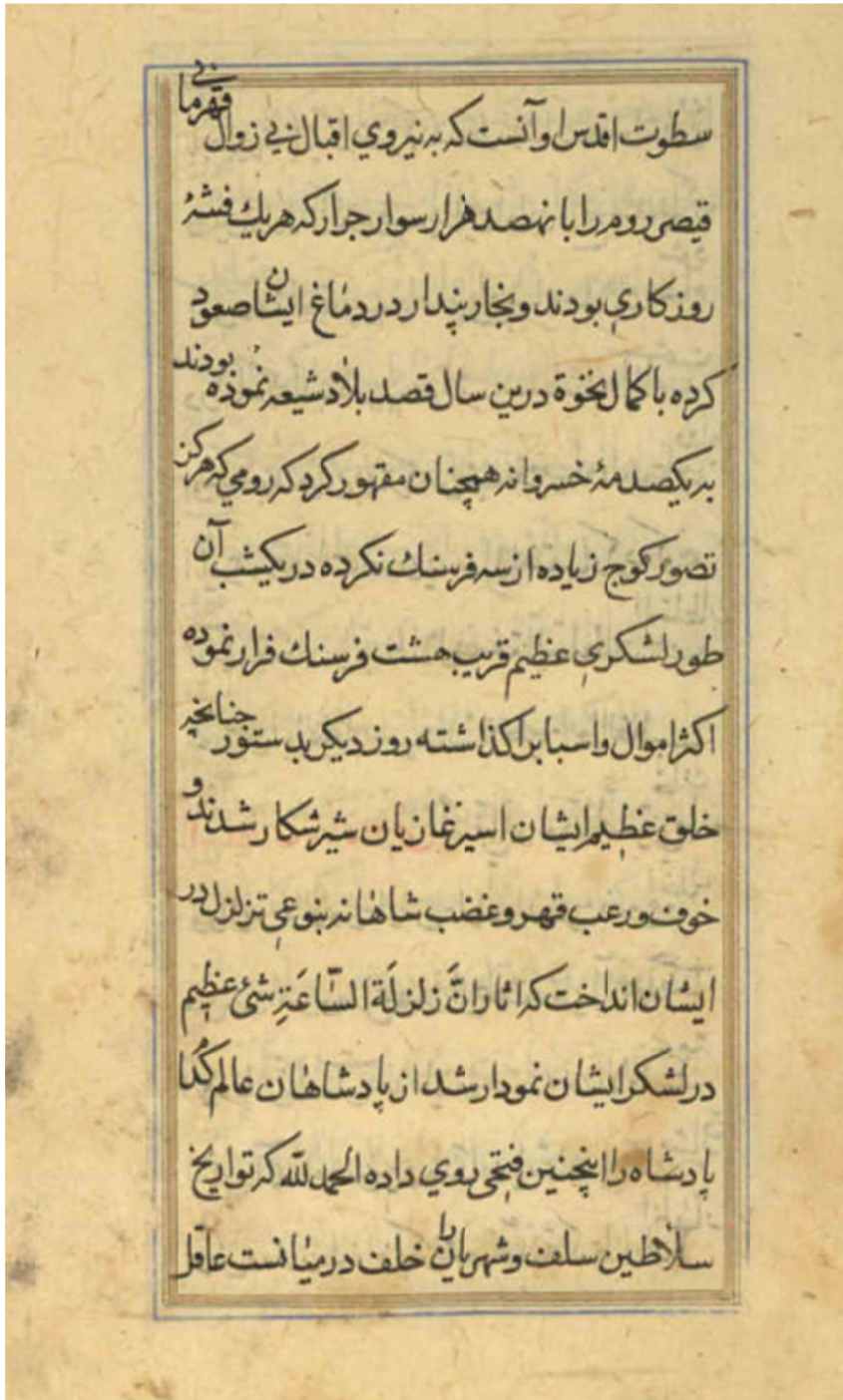
یک شمه‌ای از تعریف صولت و عظمت و شوکت و سطوت اقدس او آن است که به نیروی اقبال بی‌زوال قهرمانی، قیصر روم را با نهصد هزار سوار جرّار که هر یک فتنه‌روزی بودند، و بخار پندار در دماغ ایشان صعود کرده، با کمال نخوت، در این سال قصد بلاد شیعه نموده بودند، به یک صدمه خسروانه همچنان مقهور کرد که رومی که هرگز تصور کوچ زیاده از سه فرسنگ نکرده، در یک شب آن طور لشکر عظیم، قریب هشت فرسنگ فرار نموده، اکثر اموال و اسباب را گذاشته، روز دیگر به دستور چنانچه خلق عظیم ایشان اسیر غازیان شیر شکار شدند، و خوف و رعب قهر و غضب شاهانه به نوعی تزلزل در ایشان انداخت که آثار «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» در لشکر ایشان نمودار شد.

از پادشاهان عالم کدام پادشاه را این چنین فتحی روی داده، الحمد لله که تواریخ سلاطین سلف و شهریاران خلف در میان است، عاقل با بصیرت باید که تعقل کند عظمت شأن و صولت و قهرمان زمین و زمان را که به قیصر در این اوان واقع شد. پس اگر کسی در مقام تعریف جاه این پادشاه ملایک سپاه شود، در کدام کتاب تعریف مراتب سلطنت و آداب حشمت او می‌گنجد. همان بهتر که مراتب تعریف او را به دعای ایام عمر و دولت او در این رساله اختصار کرده گوئیم اللهم خلد و أبد ظلال نصفه السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان، سید السلاطین ابوالغالب السلطان شاه صفی الصفی الموسوی الحسینی بهادرخان ... و الحمد لله که علما را در اظهار عقاید حقه تقیه در کار نیست و عقایدی که علمای فرقه نجیه و مشایخ کبار شیعه امامیه - رضوان الله علیهم - محرز فرموده‌اند عم را اشفاق از آن میسر کمتر است و عقاید امری است اهمّ از همه امور. لهذا به خاطر فاطر رسید که خلاصه اعتقادات شیعه را به فارسی، مستند به قول شیخ شیوخ الطائفه المحقه الشیخ ابن بابویه - علیه الرحمه - و احادیث صحیحه منقوله از

ائمه هدی محرز سازد که جمیع خواص و عوام اعجاب که فهم عربی ایشان را خالی از اشکالی نیست، از مطالعه آن عقاید خود را تصحیح فرمایند، و بعد از مشاوره‌ای با علمای کبار و استخاره و صدور امر کردگار شروع در مطلب نموده، به توفیق ایزدی در عرض چهار روز این رساله را مرتب ساخت، مشتمل بر سی و پنج باب، و مسّی گردانید آن را به مشرق العقاید الصالحیه، و چون نسخه تمام شد که به اعتقاد محرر رساله از جواهر نفیسه و لالی شقوبه احسن و انفس نمود و قابل مطالعه مطاعه‌ی اعلی شد، مناسب آمد که آن را تحفه مجلس اشرف اعظم سلاطین عالم سازد که مورد عرض اشرف اعلی گردد، و بدین وسیله آنچه دعاگوی دولت قاهره در این سال از تفضّلات ربانی عطا شده از تصنیف سرور الارواح که به حروف غیر منقوטה نموده، و جمع و ترجمه احادیث مراهص العلویه و المجامع الصفویه که مراد دارد که مطمح مطالعه مطاعه‌ی اعلی گردد، مقصود این کمینه به حصول رسد، لهذا قلم را به این قصد رد سطر بیاض رخصت عبارت آرای داد، اولاً این قطعه بر زبانش جاری شد. قطعه:

فرمانده عالم این شهنشاه کو حامی دین احمد آمد
 یک مسئله نزد ذات اشرف بر مال جهان سرآمد آمد
 این عقد لالی عقاید کاعطای الیه سرمد آمد
 از عالم تحفه بر سلاطین از بننده او محمد آمد
 پس به همین قطعه اکتفا نموده، ختم به دعا کرد و امیدوار است که منظور نظر عاطفه بندگان درگاه اشتباه جهان بانی و علماء اولی الابصار گردد.
 و بالله التوفیق و هو الهادی الی سواء الطریق

خطبه فتح خوانی برادرزاده شیخ بهایی پس از فتح قلعه ایروان در اردوی شاه صفی در سال ۱۰۴۵ در اینکه حسین بن عبدالصمد - پدر شیخ بهایی و متوفای ۹۸۴ - و نیز خود شیخ بهایی (م ۱۰۳۰) اهل سیاست بودند و پدر منصب مهم شیخ الاسلامی را در هرات و شیخ بهایی در اصفهان تا آخرین روزهای زندگی داشتند، آگاهی داریم. شیخ بهایی برادری به نام «ابوتراب عبدالصمد» داشت که سال ۹۶۶ در هرات به دنیا آمد (و سال ۱۰۴۰ درگذشت). خواهرانی هم داشت که پدرش حسین، تولد همه آنها را به همراه دو فرزندش نوشته بود و شیخ بهایی آن را نقل کرده است (ریاض العلماء: ۱۱۰/۲).



منقول بر احسن وانفس خود و قابل مطالعة مطاعه اعلا شد
مناسب آمد که از آنحضرت مجلس شرف اعظم سلاطین
عالم سازد که مورد عرض شرف اعلی کرد و بدین وسیله
آنچه در عا کوی دولت قاهره در این سال از تفضلات ^{شاه}
عظا شدن از تصنیف تفسیر در الارواح که بر حروف غیر
منقوطة نموده و جمع و ترجمه احادیث مرهض العلو ^{المجامع} برفیق
الصغیر که مراد دارد که مطیع مطاعه اعلی کرد ^{مقصود}
ایر کینست بمجصول رسد لهذا قلم را بر این قصد ^{در} سطر
بیاض رخصت عبا و ارا فی داده اولاً این قطعه ^{نشان} بر زبان
جاری شد **قطعه** فرمان ده این شهرنشا ^{کوحاج}
دین احمد آمد ^{یک} مسئله نزد ذات شرف بر مال جهن
سر آمد آمد ^{این} عقید لایه عقاید کا عطای الدین ^{مد}
آمد از عالم تحفه بر سلاطین از نین او ^{مجد} آمد ^{نشین}
قطعه که قضا نموده ختم بدعا کرد و امیدوارست که ^{منظور}

نظر

اما ابوتراب عبدالصمد فرزندی به نام حسین داشت که او هم اهل سیاست بود و در اردوی شاه صفی در جریان فتح قلعه ایروان در سال ۱۰۴۵ حضور داشت. این یادداشت را مدیون خلد برین هستیم که می‌گوید در جشنی که برای پیروزی گرفته شد، ابن حسین «خطبه فتح» را خواند. البته نویسنده خلد برین «حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم» که شرح حال شیخ صفی و شاه عباس دوم است و به عنوان گمراه‌کننده «ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم» منتشر شده، نام وی را به اشتباه «شیخ حسن عبدالصمد» نامیده که اولاً «حسن» نیست «حسین است»؛ بعد هم برادر شیخ بهایی نیست، بلکه برادرزاده اوست. البته در یکی از نسخه‌ها اصلاً نام «حسن» نبوده و در این صورت تقریباً متن درست است، چون فقط «عبدالصمد» بوده که [باید فکر کنیم] مقصود عبدالصمد بن حسین بن عبدالصمد است. هرچه هست، همراهی علمای درجه اول خاندان شیخ بهایی از پدر و برادر و برادرزاده با سلطنت صفوی در این عبارت هم مشهود است. گفتنی است در تمام دوره صفوی، به جز عالمان انگشت‌شمار که آنها هم در ایران نبودند، همگی یا قریب به اتفاق آنان در کنار شاهان صفوی بودند. اما عبارت خلد برین: ۲۳۵

و همچنین رای رزین و فکر دوربین خاقان روی زمین اقتضای آن نمود که توپ‌های اژدرنژاد و توپخانه‌های زیاد را قزاق خان از ایروان به عراق نقل نموده آن کوه‌های گران را به جا و مکان خود رساند. و چون سکنه و متوطنین آن دیار، بل در و دیوار آن قلعه سپهر مدار گوش بر آواز خطبای بلندآواز بودند که خطبه این فتح نامدار را دیگر بار در آن دیار بشنوند، شهریار کامکار در روز جمعه بیست و هفتم ماه مذکور به مرافقت سادات عظام و علمای اعلام به جامعی که در وسط آن مصر جامع واقع بود، تشریف حضور ارزانی فرمود و شیخ حسن عبدالصمد [بخوانید: حسین بن عبدالصمد بن حسین بن عبدالصمد] جبل عاملی، برادر [زاده] بالانشین مسند اجتهاد، شیخ مبرور شیخ بهاء‌الدین محمد و شیخ الاسلام دارالسلطنه هرات خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت، مصدر به حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و معنون به ذکر ائمه اثنی عشر - علیهم صلوات الله لملك الاکبر - به ادا رسانید، ه خطبای منبر نه پایه آسمان را در تهنیت و مبارک‌باد این فتح نمایان و دعای دوام دولت و بقای سلطنت خاقان قلعه ستان با خود هم زبان و هم داستان گردانید، و الحمد لله علی ذلك.

چاه قلعه لار

مطلب زیر در یک کتابچه دایرةالمعارفی که در جغرافیاست، آمده است. محتوای آن از حوالی سال ۱۲۶۰ هجری است و خواهید دید که خیلی شگفت است:

از قلّه کوه تا به قعر آن سنگ را تراشیده‌اند. گویند در آن چاه، گنجی عظیم و ماری موکل است و کسان به طلب آن گنج، بسیار رفته‌اند و کشته شده‌اند. گویند در زمان شاه عباس ثانی، حاکم لار سیدی را در آن چاه فرستاد و بعد از مدتی مدید او را بیرون آوردند، نقل کرده که چون داخل چاه شدم، چندین هزار شمشیر دیدم که در اندرون چاه از چپ و راست بر یکدیگر می‌خورد و چون دعا و قرآن مجید همراه داشتم، شنیدم که شخصی می‌گفت کاری به وی مدارید که کلام الله با وی است. از آنجا گذشتم و قدری راه که به ته رفتم، باز چندین هزار تیر می‌انداختند. به وسیله قرآن و دعا از آنجا گذشتم. به ته چاه رسیدم. بعد از زمانی تختی دیدم و مردی در بالای آن نشسته نورانی و ریش سفید. سلام دادم، جواب داد و گفت: به عوض بیک حاکم لار بگو که از ما چه می‌خواهی؟ تو و آقای تو عباس از این مال بهره‌ای ندارند، الا دسته خنجری و یک اشرفی. خنجر را داد که به عباس بده و اشرفی را داد که به عوض بیک بده و قدری خاک به من داد و گفت: ببین. چون نظر کردم، چهار خیابان عظیم دیدم در بن چاه، دو خیابان او تا چشم کار می‌کرد سپاهی ... ایستاده بودند، و ظروف و اوانی طلا و نقره بود، و زر و جواهر بسیار، خروار خروار بر روی هم ریخته. گفت: این مال و سپاه از قائم آل محمد ع است. برو بگو تا سر چاه را ببوشند و به حال خود باشد که ضرر به او می‌رسد. و در سر آن چاه، برج قلعه‌ای است از ابتدا که داخل می‌شوی و آن برج را «چیزو» می‌گویند. پس حاکم لار آن برج را گرفت و دیگر پاس این برج برطرف کردند. از ترس کسی دیگر جرئت نکرد از کوتوالان قلعه که در این برج بخوابند.

۱۵۳

آینه پژوهش | ۲۱۰
سال ۳۵ | شماره ۶
بهمن و اسفند ۱۴۰۳

شفا جمع امرانی است چاه قلعه لار از قلّه کوه بافقون سنبل تراشیده‌اند
در آن چاه شمشیر عظیم و مار موکل است و کسان بطلب آن گنج بسیار رفته‌اند کشته شده‌اند گویند
در زمان شاه عباس ثانی حاکم لار سیدی را در آن چاه فرستاد و بعد از مدتی مدید او را بیرون
آوردند نقل کرده که چون داخل چاه شدم چندین هزار شمشیر دیدم که در اندرون چاه از چپ و راست بر
یکدیگر می‌خورد و چون دعا و قرآن مجید همراه داشتم شنیدم که شخصی می‌گفت کاری به وی مدارید که کلام الله
با وی است از آنجا گذشتم و قدری راه که به ته رفتم باز چندین هزار تیر می‌انداختند وسیله قرآن
و دعا از آنجا گذشتم به ته چاه رسیدم بعد از زمانی تختی دیدم و مردی در بالای آن نشسته نورانی
و ریش سفید سلام دادم جواب داد و گفت به عوض بیک حاکم لار بگو که از ما چه می‌خواهی تو و آقای تو
عباس از این مال بهره ندارند الا دسته خنجری و یک اشرفی خنجر را داد که به عباس بده و اشرفی را داد

چند عبارت فارسی در متون فقهی حنفی در حوزه عتق (آزادی بنده)

مدتی قبل کتاب الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی را منتشر کردم که افزون بر الفاظ کفر، دربرگیرنده الفاظ طلاق و قسم هم به فارسی قدیم بود.

به تازگی چند جمله فارسی درباره عبد و مولا و عتق و مانند آن در مجموع الحوادث والنوازل از منابع فقه حنفی دیدم. اصولاً حساسیت فقیهان حنفی و تعبیر فارسی برای شناخت درست دلالت آنها و اینکه آیا بار حقوقی دارد یا نه، خیلی جدی است. اینها را در اینجا آورده‌ام. جملاتی که بولد شده‌اند، در اصل فارسی است؛ اما پرسش و جواب‌های قبل و بعدش به عربی است.

از نجم‌الدین سؤال کردند که عبدی به مولایش می‌گوید: «مرا آزاد کن تا هرچه بخواهی بدهمت». آزادش کرد، چه چیزی بر او واجب است؟ قال فقط قیمت او.

از ابوجعفر سؤال شد درباره بنده‌ای که حوله مولایش را گرفت و زیر پایش نهاد. مولایش گفت: «بار خدای! مرا دستار من می‌باید تا بزیر نهد» [ای کاش عمامه داشتم زیر پایش می‌نهاد]. گفت [با این جمله آن عبد]: آزاد نمی‌شود [چون روی طعنه می‌گوید].

از ابونصر پرسیدند درباره مردی که به بنده خود بگوید: «یا سیدی». گفت: آزاد نمی‌شود؛ مثل اینکه به کنیز خود بگوید: «ای کدبانوی من»، آزاد نمی‌شود.

اگر مردی به بنده خود بگوید «ای آزادمرد کجا بودی؟»، برخی فقها گویند [با این جمله] آزاد می‌شود. برخی گفته‌اند آزاد نمی‌شود. دومین درست است؛ زیرا وقتی می‌گوید: «ای آزاد»، معنایش «عتق» است؛ اما وقتی می‌گوید: «ای آزادمرد»، مراد از آن انسانیت است و مقصودش آزاد کردن نیست، مگر اینکه نیتش عتق باشد.

از ابوبکر [یکی از فقها] پرسیدند: اگر مردی به بنده خود بگوید: «تو آزادتر از منی»، آیا آن بنده آزاد می‌شود؟ گفت: این معنایش عتق و آزاد کردن نیست. در اینجا مقصودش تشبیه است.

ابوبکر گفت: اگر مردی به بنده‌اش بگوید: «یا نیم‌آزاد!»، آزاد می‌شود؛ گویا به او گفته است: نصفک حرّ.

از ابوالقاسم رحمه الله درباره سخن مردی پرسیدند که به بنده اش گفت: «تا تو بنده بودی، به عذاب تو اندر بودم، اکنون که نیستی هم به عذاب تو اندرم». پاسخ داد: این اقرار مرد است به آزادی آن بنده.

از ابوبکر (فقیه) سؤال شد درباره عبدی که به مولایش گوید: «آزادی من پیدا کن». مولی گفت: «آزادی تو پیدا کردم»، گفت: آزاد نمی شود؛ زیرا احتمال دارد سخن مولی تعلیق و تدبیر و مانند آن باشد.

از ابوالنجم درباره گفتگوی زن و شوهری سؤال شد. شوهر برای مطلبی که می گفت، اظهار کرد: این حکم شرع است. زن ناراحت و عصبانی شد و [از روی تمسخر] گفت: «اینک شریعت را». ابوالنجم گفت: آن زن مرتد شده، بر شوهرش حرام است، باید مجبور به پذیرش اسلام شود و نکاح او از نو تجدید شود.

از ابوالنجم پرسیدند از مردی که با قومی سخن می گفت و کلامی گفت که آنان آن کلام را از «الفاظ کفر» می دانستند. آنان به او گفتند: با این سخن کافر شدی. او گفت: «کافر شده گیر». به او گفتند: «و زنت طلاق شد»، گفت: «طلاق شده گیر». ابوالنجم گفت: این کفر و اقرار به طلاق است. سلف درباره این جمله «طلاق شده گیر» اختلاف کردند؛ اما بیشتر مشایخ عصر ما معتقدند که معنایش طلاق است ...

وسئل رحمه الله عن تكلم بين قوم بكلام وقع عندهم أنه من ألفاظ الكفر، فقالوا له: كفرت بهذا الكلام، فقال: كافر شده گیر، ۱۱۰۵۵ فقالوا: و زنت طلاق شد، ۱۱۰۵۶ قال: طلاق شده گیر، ۱۱۰۵۷ قال: هذا كفر وإقرار بالطلاق؛ لأن السلف اختلفوا في قوله: طلاق شده گیر، وأكثر مشايخ عصرنا على أنه يقع به الطلاق، وقالوا: هذا تحقيق، وقوله في هذه المسألة: طلاق شده گیر ليس هذا بتقرير للحرمة الواقعة بالردة التي هي فسخ، وليس بطلاق عند أبي حنيفة وأبي يوسف رحمة الله عليهما، بل هو تقرير للطلاق؛ لأنه تكلم بالصریح فكان أمراً وراء ما يقع بالردة.

وسئل رحمه الله عن وضع قلنسوة المجوس على رأسه، فقالوا له: كفرت، فقال: دل راست باید، ۱۱۰۵۸ هل يُعذر بهذا؟ قال: لا، وهو كفرٌ.

وسئل رحمه الله عن جار استعار من جار شيئاً فأمر المسؤول امرأته أن تُعطيه ذلك فأبیت، فقال الزوج: ترا حق همسایه نمی باید؟ گفت: نی، گفت: حق شوی ۱۱۰۵۹ نمی باید؟ گفت: نی، گفت: حق خدای نمی باید؟ گفت:

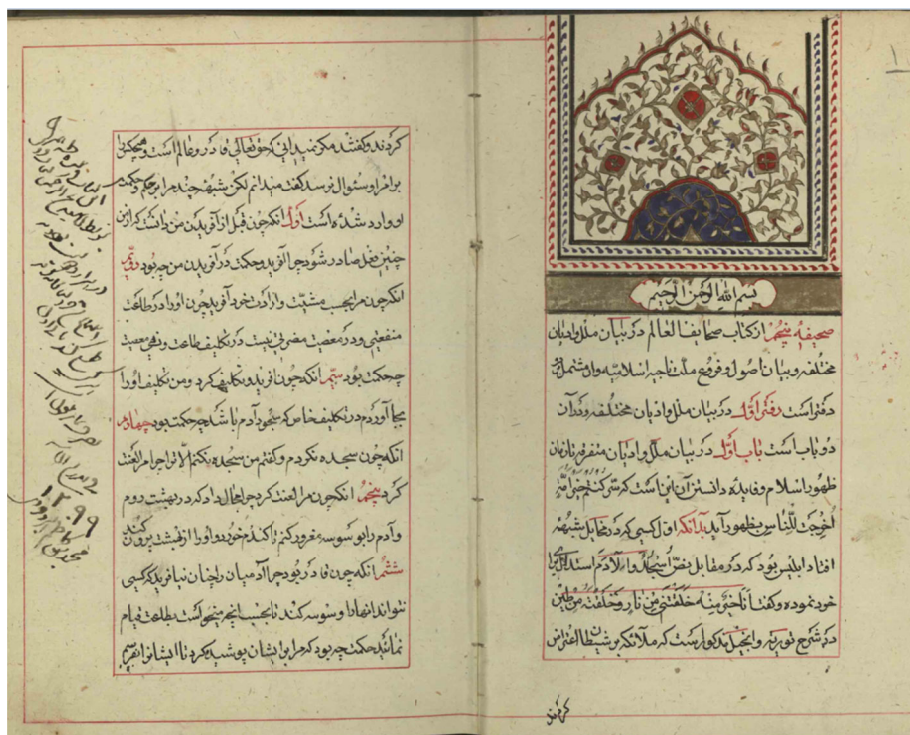
از ابوالنجم درباره کسی که کلاه مجوسان بر سر نهد، سؤال کردند. کسی که مردمان به او گفتند: با این کار کافر شدی. و او گفت: «دل راست باید»، آیا در گفتن این سخن معذور است؟ ابوالنجم گفت: این سخن کفر است.

از ابوالنجم درباره همسایه‌ای سؤال کردند که چیزی از همسایه خواست و شوهر به زنش گفت آنچه را می‌خواهد به او بده، اما زن نپذیرفت. شوهر گفت: «ترا حق همسایه نمی‌باید؟»، گفت: نی. گفت: حق شوی نمی‌باید؟ گفت: نی. گفت: حق خدای نمی‌باید، گفت: نی. آیا با این سخن کافر می‌شود؟ ابوالنجم گفت: بلی، برای اینکه قبول حقوق الله را رد کرد و اعتقادی به آن نداشت و این کفر است.

اندر تعریف صحیفه پنجم از کتاب صحائف العالم

صحائف العالم یک اثر دایرةالمعارفی از فروغ اصفهانی فرزند بهجهت (تبریز ۱۲۲۳) و از همراهان عباس میرزا و فرزندش فریدون میرزاست که به عربی و فارسی در موضوعات مختلف نوشته است (درباره فروغ‌الدین اصفهانی بنگرید: مجمع الفصحاء، ۱۲۱۵-۱۲۱۶). نسخه‌ای که از (بخشی از) این کتاب در اختیار بود (صحائف العالم، نسخه مجلس، ۲۵۹ «خوی» ص ۳۳-۳۵) شامل صحیفه پنجم کتاب و «در بیان ملل و ادیان مختلفه و بیان اصول و فروع ملت ناجیه اسلامیه» است. دفتر اول (از صحیفه پنجم)، دو باب دارد؛ باب اول «در بیان ملل و ادیان مختلفه» و «باب دوم در بیان ملت اسلام مذاهب منشعبه از او». در باب اول از یهودیه و عیسویه و دیگر ادیان قبل از اسلام سخن می‌گوید. سپس باب دوم در باره ملل اسلامی آغاز می‌شود و همان ابتدا یادی از سیدکاظم رشتی دارد که مطلبی «در یکی از رساله‌های خود می‌گوید» و او عیناً آن را نقل می‌کند. نویسنده در یادکرد از فرق اصلی، از هفت فرقه یاد می‌کند و به تعریف هر یک از آنها می‌پردازد: معتزله، جبریه، صفاتیبه قدریه، خوارج، مرجئه، وعیدیه، شیعه. تعریف هر یکی در دو - سه سطر دنبال می‌شود و درباره شیعه در صفحات ۴۱ به بعد، به همان سبک شرحی ارائه می‌گردد. اینها فرقه‌هایی هستند که در اصول با یکدیگر اختلاف دارند؛ اما در فروع، بحث را از ص ۴۴ و از دو دسته مجتهدان و اهل اخبار یا اصحاب الاحادیث آغاز می‌کند. ضمن بحث از اهل تسنن از فرقه «چهاریاری» یاد می‌کند و عناوینی مانند ناصبی و رافضی را شرحی می‌دهد (ص ۴۶). به مناسبت از مناظرات یاد

می‌کند و متن رساله حُسنیه را در اینجا می‌آورد (ص ۴۷-۵۹). سپس از اصحاب رأی و اجتهاد سخن می‌گوید و به اختصار از مذهب حنفی و شافعی یاد کرده است. بعد از آن از «علمای متأخرین شیعه» یاد می‌کند و از مقدس اردبیلی، شیخ بهایی، جناب میرزا ابوالقاسم قمی و شیخ المشایخ شیخ احمد احسائی [و پیداست که دل بسته او سید کاظم رشتی است] یاد کرده است؛ اما می‌افزاید: «لکن در این عصر رجوع علما و مجتهدین غالب به تصانیف دو نفر از متبحرین متأخرین است که اغلب کتب آنها در دار الطباعه انطباع یافته در دست خواص و عوام انتشار دارد. اول آخوند ملا محمد باقر مجلسی» که فهرستی از تألیفات او به دست می‌دهد (ص ۶۰). عالم «دویم آخوند ملا محسن المتخلص بالفیض الکاشانی» است که «خود ایشان رساله در بیان تفصیل کتب مؤلفه خود نوشته، عبارته ایراد می‌شود تا اینکه طالبان هر مطلبی، به تفصیل کتب ایشان از قرار این فهرست‌ها رجوع نمایند». سپس عیناً رساله او را در فهرست تألیفاتش می‌آورد (تا ص ۷۴).



مؤلف سپس اشاره‌ای به مسئله ریاضت دارد و آن را وسیله‌ای برای وصل کردن «وجود ظلمانی خود» به «مقام نور الانوار اعلی علیین» دانسته است. هم‌زمان از اهمیت اجتهاد و نیز تقلید برای کسی که «مستضعف» است، سخن می‌گوید و کسانی را که از «شریعت» فاصله گرفته‌اند، نکوهش می‌کند (ص ۷۵). در اینجا به مناسبت به نقد صوفیان می‌پردازد و چند حدیث از محدثان از جمله احادیث نقل شده در حدیقة الشیعه را می‌آورد (ص ۷۶). این قسمت کتاب طولانی است. تبصرة العوام هم منبعی برای برخی مطالب ضد صوفیان است و او کتاب را به سید مرتضی رازی نسبت می‌دهد. بعد از آن از سلسله صوفیه یاد می‌کند و برخی از باورهای آنان را می‌آورد (ص ۷۹). یکی از باورها را این می‌داند که «شخص سالک بعد از حصول مرتبه وصول، تکلیفات شرعی از او ساقط می‌شود» (ص ۸۳). بخشی از سهام مارقه را که از «شیخ علی کوچک صاحب کتاب در المنثور از نواده‌های شهید ثانی» می‌داند، علیه صوفیه نقل می‌کند که حکایتی است که برای او در سفر به دمشق پیش آمده است (ص ۸۴). مطالبی هم در این باره از علامه حلی از کشف الحق و نیز سید مرتضی رازی! در تبصرة العوام می‌آورد (ص ۸۵). انتقاد از این سخن متصوفه است که «اذا ظهرت الحقائق بطلت الشرايع». عبارتی از گلشن راز و همین‌طور شعری از ملای رومی که اشتباهی را متوجه حضرت موسی (ع) می‌کند و نیز سخنی از عطار در «جوهر ذات» محل انتقاد او قرار می‌گیرد (ص ۸۷). از جمله «تعشق این جماعت است با پسران امرد» (ص ۸۹). وی مطالبی از مناقب العارفین که «تألیف یکی از معتقدان ایشان» است نقل و به عنوان گواه خود بر عقاید نادرست صوفیه ذکر می‌کند (ص ۹۳). شماری از کلمات مشایخ صوفیه را علیه رافضه برای گواه ضد شیعه بودن آنان آورده است (ص ۹۹). منبع وی کتاب تنبیه الغافلین از ملامحمود بن محمد علی بن محمد باقر مجلسی است (ص ۹۹). مرلف در اینجا می‌گوید اگر «کلام جمیع علما را اگر تفحص نمایی، هیچ‌کدام خالی از ایراد و تعرض عقلا نیست». سپس برخی از مطالب فلسفی و ... شماری از علما را نیز که منافی با توحید است نقل کرده است؛ از جمله مطلبی از سید مرتضی، شیخ طوسی، ملا احمد اردبیلی در حاشیه خفری، مجلسی در صراط النجاة، آقا جمال خوانساری در حاشیه بر حاشیه قدیم و آخوند ملا احمد نراقی در کتاب مشکلات العلوم که درباره معاد مطلبی دارد (ص ۱۰۱). حتی «آخوند ملامحسن کاشانی مطالبی در الکلمات المکنونه دارد که ظاهر آنها خلاف ملت و شریعت است» (ص ۱۰۲). اعتقاد شیخ صدوق به سهو النبی را هم برای مثال

دیگر آورده است. همین‌طور مطلبی از شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی در منظومه نان و حلوا که اگر معنای حقیقی را مراد کرده باشد، «مجسمه است و کفر». یا آنچه درباره «تعشق» گفته است، «کل من لم یعشق الوجه الحسن» (ص ۱۰۳).

راه درست چیست؟ نویسنده می‌گوید: سه طریقه است؛ طریقه اولی، طریقه متشرعه است و در تعریف آن مطالبی از قدوة العلماء السالکین حاجی سیدکاظم رشتی می‌آورد (ص ۱۰۴). این متن بسیار مفصل و شامل عقاید و اخلاق و بحث از امام زمان (ع) و نشانه‌های ظهور است که تا صفحه ۱۶۷ ادامه دارد. پس از آن طریقه متفلسفه است در سه بخش تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن (ص ۱۶۷). این بحث تا پایان صحائف العالم در صفحه ۱۹۶ تمام می‌شود. ظاهراً از طریقه سوم بحثی نشده است. این اثر را می‌توان نمونه‌ای از کتابی یاد کرد که در این دوره درباره ملل و نحل نوشته شده است.

پادشاهان چگونه عوام را هدایت می‌کنند؟

یکی از متکلمان برجسته شیعه در نیمه اول قرن هشتم، شخصی به نام تاج‌الدین عبدالله «ابن معمار بغدادی» است که آثاری از وی برجای مانده است. یکی از شناخته‌شده‌ترین آنها کتاب الکشکول فیما جری علی آل الرسول (تألیف در ۷۳۵ در بغداد) است که زمانی به نام علامه حلی و بیشتر و باز هم به اشتباه منسوب به سیدحیدر آملی بوده و حتی به نام عالم اخیر چاپ هم شده است. اکنون به یمن اشاره میرزا عبدالله افندی شاگرد مجلسی و نیز کوشش دوست ما آقای صدرایی‌نیا می‌دانیم که این اثر از ابن‌معمار است.

ابن‌معمار در یکی از مباحث کوتاه این کتاب با عنوان هیجان عوام به «رفتارشناسی شاهان و حاکمان» می‌پردازد. البته که هنر هانا آرنست را در بازنمایی رفتارهای دولت‌های توتالیترا و استبدادی را ندارد، اما در حد و زمان خویش می‌کوشد نشان دهد پادشاهان چگونه با عوام رفتار می‌کردند و نقش فقیهان و زاهدان و پیران و مشایخ، کسانی که تیغ شاهان را تیز می‌کنند، در این میانه چگونه است؟ او در اصل می‌خواهد پرده از سیاست امویان در ترویج بغض علی و آل او بردارد و نشان دهد که معاویه و اذناب وی چگونه و به تدریج مردم را به ضدیت با اهل بیت کشاندند؟ برای این کار می‌کوشد تا قاعده‌ای کلی و ابن‌خلدون‌ی از رفتار پادشاهان بدهد و این در نوع خود تحلیلی بدیع و جالب است.

بغداد خطاب به کسی که متن را برای او نگاشته است (شاید فخرالمحققین پسر علامه) می‌گوید:

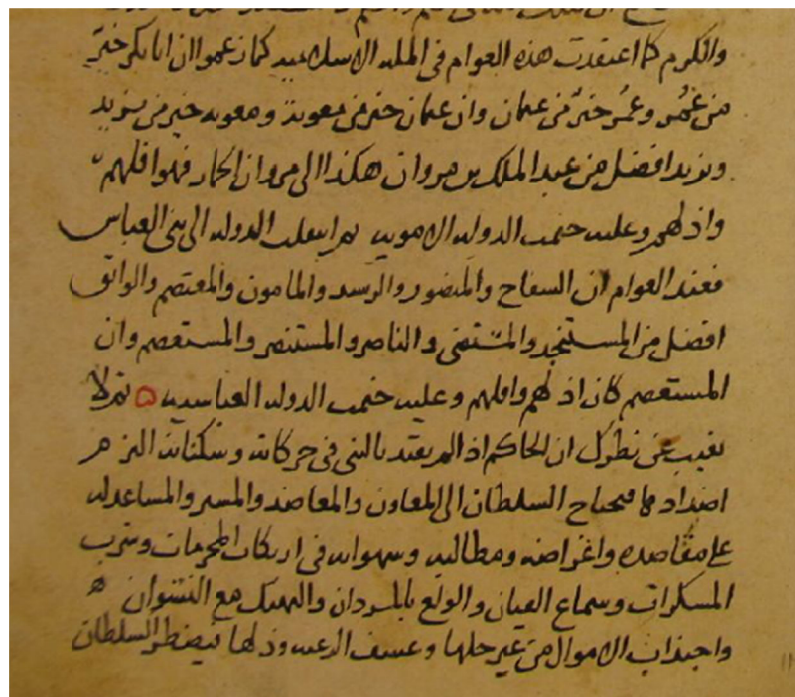
هیجان (هواهای) عوام در زمان‌های مختلف، امری نیست که از چشم شما پنهان باشد. سلاطین و ملوک و ابلیس‌ها و شیاطین، در هر زمان و مکانی وجود دارند، کسانی که قدرت پیروی از انبیا و موافقت با اوصیا را در گرفتن و بخشیدن و خوردن و نوشیدن و خواب و بیداری و عبادت و ورع و ایثار و زهد و دیانت و حسن خلق و تواضع و مهربانی و دینداری ندارند؛ چراکه هر شاهی در قیاس با اموالی که دارد نمی‌تواند همان مقدار صاحب حلم و علم و سخاوت و کرم و شجاعت و قدرت [باشد] چنان‌که عوام در ملت اسلام بر این باورند. عوام گمان دارند ابوبکر بهتر از عمر است، و عمر بهتر از عثمان، و عثمان بهتر از معاویه، و معاویه بهتر از یزید، و یزید بهتر از عبدالملک مروان تا برسد به مروان حمار که کوچک‌ترین و ذلیل‌ترین خلیفه اموی است و این دولت با او پایان می‌یابد. سپس دولت به عباسیان رسید. باز عوام بر این باورند که سفاح و منصور و رشید و مأمون و واثق، بهتر از مستنجد و مستضیء و ناصر و مستنصر و مستعصم هستند؛ مستعصم که ذلیل‌ترین و کوچک‌ترین است و دولت عباسی به او ختم می‌شود.

بر شما پنهان نیست که اگر حاکمی در حرکات و سکناتش از پیامبر (ص) پیروی نکند، ملتزم به ضد آن می‌شود؛ پس در این کار، نیاز به معاون و معاضد و مشیر و مساعد در رسیدن به اهداف و مقاصد و خواسته‌ها و شهواتش دارد، در اینکه مرتکب محرمات شود، شراب‌خواری کند، رقص کنیزکان را ببیند، به کار امردان پردازد و هتک زنان کند، مال حرام گرد آورد و رعیت را تحت فشار قرار داده و آنان را خوار گرداند.

در این شرایط پادشاه، نیاز به شیطانی دارد تا او را راه ببرد، فقیهی که او را یاری رساند، قاضی‌ای که با تدلیس او را حفظ کند، دهن‌دریده‌ای که با دروغ‌گویی دولتش را تقویت کند، رئیسی که اوضاع را آرام کند، طمع‌کاری که شهادت به دروغ دهد، پیرانی که خود را گریان نشان دهند و جوانانی که خود را به پاکی بزنند، فرد موجهی که اوضاع و احوال را آرام نشان دهد و اشتهای او را در دوست مال زیاد کند، زاهدی که سختی‌ها را آسان گرداند، فاسقی که ندیم او در شراب‌خواری باشد، چشم‌هایی که (این اوضاع را) ببینند، و زبان‌هایی که به فجور باز باشند، و ندیمی خلیفه مست را کنند و یارانی برای فسق و

فجور او دست و پا کنند تا ندیم امیرالمؤمنین خلیفه در مستی او باشند، و در فسق و فسوق او یاری اش کنند. روشن است که هیچ مملکت ستمگری باقی نمی ماند مگر آنکه مملکت عادل‌ی از بین برود.

(الکشکول، ص ۱۸-۱۹ چاپ نجف، و نسخه خطی هیات مشهد، فریم ۷-۸) (۲۸ بهمن ۱۴۰۱)



شعری در تهنیت سلطان شاه سلیمان از زاهد اصفهانی

از زاهد اصفهانی دیوانی در کتابخانه مجلس برجای مانده است که مانند دیگر شاعران این دوره و در همان حال و هوا، اشعار فراوانی در غزل و رباعی و ... دارد. وی در دوره شاه سلیمان و پس از آن دوره شاه سلیمان حسین می زیست؛ اما اینکه چه سالی از دنیا رفت، فعلاً بنده چیزی نمی دانم. در این دیوان، یک مورد شعری در ستایش شاه سلیمان دارد (فریم ۹۹-۱۰۰). وقتی شاه سلیمان درمی گذرد و شاه سلیمان حسین جانشین او می شود (اوایل ۱۱۰۶)، او چند قطعه درباره شاه سلیمان حسین می سراید (فریم ۱۳۴) که در اینجا خواهم آورد. بعد از آن هم مرثیه ای برای درگذشت شاه سلیمان می سراید که نسبتاً مفصل

است (۱۳۵-۱۳۷). اما آنچه درباره تهنیت سلطان شاه سلطان حسین است، به شرح و در سه قسمت است:

[۱] تاریخ جلوس میمنت مانوس به طریق تعمیه که از عدد سپهر مناعت که ۸۲۸ است عدد بدر که ۲۰۶ است برود، و عدد آفتاب که ۴۲۴ است درو بر آید ۱۱۰۶ که تاریخ ابتدای سال جلوس میمنت مانوس است، می شود:

شکر که در فال سرنوشت زمانه	نامه آمال انتخاب برآمد
شاه حسینی طلعت امیر شجاعت	از فلک دین چو آفتاب برآمد
کوکب اقبال صوفیان و غلامانت	از عقب پرده سحاب برآمد
ذهن غلامان به هر طرف به تکاپو	از پی تاریخ در شتاب برآمد
عقل برآمد خطاب کزو برآمد	صبح شد و بخت تو ز خواب برآمد
خوان پی تاریخ کز سپهر مناعت	بدر اگر رفت آفتاب برآمد

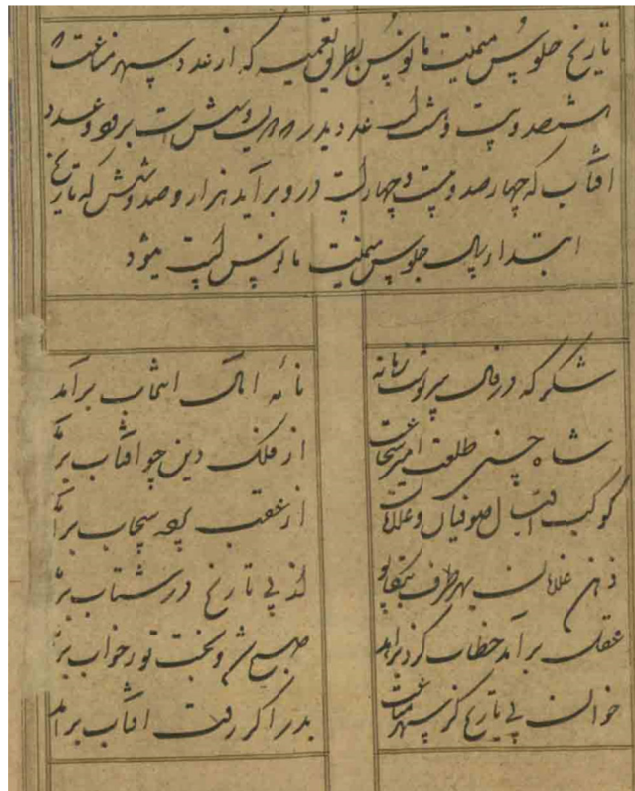
[۲]

شهنشاه دین شاه سلطان حسین	که باشد خدا یاور و پشت او
به ارث سلیمان قدس آشیان	جهان گشت در قبضه مشیت او

[۳]

تعالی الله از گـردش روزگار	که مه گر نهان، مهر شد آشکار
جهان خعلت از دولت تازه یافت	ز نو دفتر ملک شیرازه یافت
که سلطان حسین شاه خوی سیه چهر؟	برآمد بر اورنگ شاهی چو مهر
چه مهربی که خورشید اوج کمال	کند از درش کسب عز و جلال
به تخت شهنشاه ایران نشست	به جای پدر چون سلیمان نشست
چنان پایه تخت از او شد بلند	که شد دست شاهان همه تخته بند
چو بر تخت شاهی نشست آن جناب	تو گویی برآمد به چرخ آفتاب
زهی آفتاب سپهر برین	زهی پایه تخت و تاج و نگین

مبارک برو تخت شاهنشاهی
 در این وقت نقش نگین خوش نشست
 بنامش بود سکه سروری
 روان حکم او بر زمان و زمین
 سرتیغ او با سردشمنان
 به کف کاسه کشکول از ماه و مهر
 سزاوار تخت و نگین مهی
 که آمد به فیروزی او را بدست
 نگین سلیمانش انگشتری
 ز تیغ کجش راست نقش نگین
 در اقصای عالم سراسر روان
 سعادت گدای در او سپهر



خطای کلیدی سلطان محمد خوارزمشاه در شوراندن زنبورخانه مغولان

شبانکاره‌ای بعد از یادکرد از قدرتمند شدن سلطان محمد خوارزمشاه و تسلط او بر سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر، آغاز مشکل را از زمانی می‌داند که هوس کرد «مملکت ختا» را بگیرد. پیران آن ناحیه از قدرت پنهان در پشت مرزهای شرقی دولت خوارزمشاه

خبر داشتند. لشکری انبوه از قراختائیان و پس آن مغولان. هرچه به او هشدار دادند که این هوس را از سر بدر کند، سلطان نپذیرفت و بر خواست خود اصرار کرد. گزارش شبانکاره‌ای در گفتگویی که میان «پیران» و «سلطان» روی می‌دهد و استدلالی که پیران می‌کنند، جالب است. می‌دانیم که این جدال به قیمت نابودی بخش اعظم شرق اسلام و از جمله ایران منجر شد و همه مسئله به دلیل سماجت بیهوده سلطان محمد خوارزمشاه بود که فریفته قدرت خویش شد. عبارت شبانکاره‌ای چنین است:

در آخر عمر چنان مستولی شد که در القاب او را «سکندر ثانی» نوشتند و به ماوراءالنهر شد و شش ماه آنجا بود تا جمله سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر به دست آمد و هیچ دست بالای دست خود نمی‌دید. چون دولتش بر فلک سعادت سعادتش بدر گشت، اول نقصانی که پیدا شد آن بود که هوس مملکت ختا در سر او افتاد. هرچند پیران کهن با وی گفتند که پادشاهان پیشین هرگز کسی مصلحت ندیده که ختاوختن را بگیرد تو نیز قصد مکن، او قبول نکرد و آن زنبورخانه را بشورانید و برفت و غارت کرد و مستخلص شد. والحق قوم ختا سدی بودند که بر روی لشکر مغول تترار بودند؛ چون آن سد رخنه شد، قوم مغول را راه پیدا شد و آن بود که عالم را بگرفتند و همه مملکت سلطان محمد را بر هم زدند (مجمع الانساب، ۱۳۹/۲).

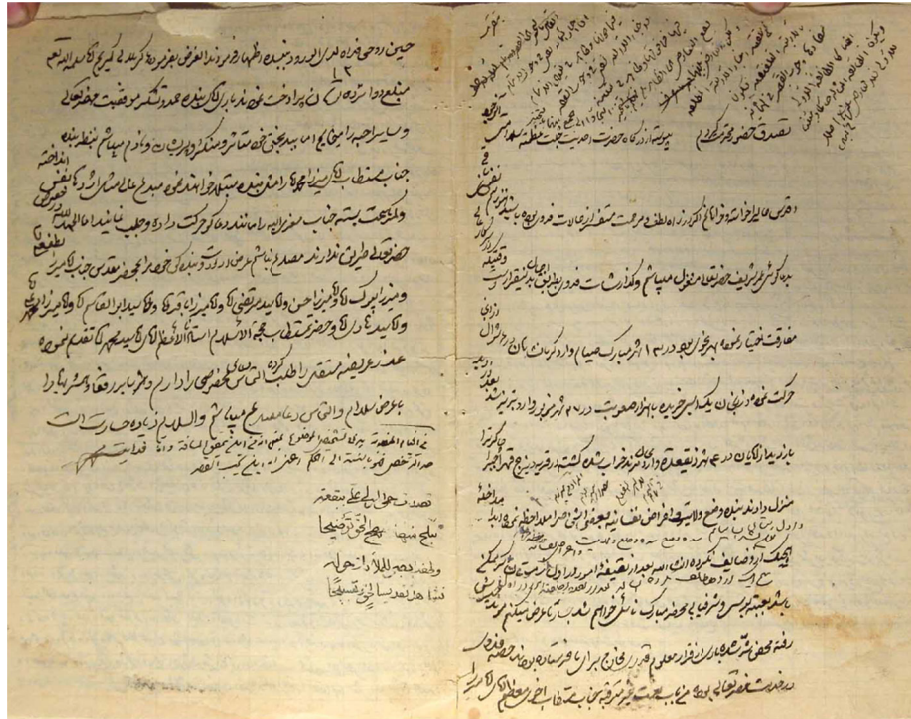
نامه دوستانه از مرند به ...

نامه زیر در میان یک کتاب فقهی با عنوان الذهب المسکوک فی لباس المشکوک (مسجد اعظم ش ۴۰۲۳) نوشته شده بود. یعنی دفتر پرمطلب، اما در یک صفحه که حتی بالای آن چند خط مباحث پیش‌گفته ادامه یافته بود، اما زیر آن در دو صفحه روبروی این نامه بدون تاریخ بود. متأسفانه برای بنده شناخته شده نیست، به هر حال بی‌فایده هم نخواهد بود.

تصدق حضور محترمت کردم

پیوسته از درگاه حضرت احدیت جلت عظمته سلامتی آن وجود اقدس عالی خواسته و خواهانم. اگر از راه لطف و مرحمت مستفسر از حالات فدوی بوده باشید، هنوز هم نفسی باقی به دعاگویی عمر شریف حضرت عالی مشغول می‌باشم؛ و گزارشات فدوی

به طریق اجمال بدین قرار است. وقتی که از سرکار عالی مفارقت اختیار نموده، به هر نحوی بود در ۱۳ شهر مبارک صیام وارد کرمانشاهان، در ۶۶ شوال از آنجا حرکت نموده در زنجان یک اسبی خرید، با هزار صعوبت در ۲۷ شهر مزبور وارد تبریز شدم. بعد از دید بازدید از آقایان، در ۴ شهر ذی قعدة وارد محال مرند خراب شده گشته، در قریه دیزج قهراً و اجباراً چاکران را منزل دادند. بنده وضع ولایت و اغراض نفسانیه بعضی اشخاص را ملاحظه نموده، ابدأ مداخله هیچ یک از وظایف [کذا] نکرده، ان شاء الله بعد از تصفیه امور در اول زمستان اگر ممکن باشد به عتبه بوسی و شرفیابی به محضر مبارک نایل خواهم شد. بشارتاً عرض می کنم مؤید پسرش [؟] رفته محض شتر شده، باری از قرار معلوم قدری مخارج برای ما فرستاده بودند. حصه فدوی در خدمت حضرت عالی بوده، من بابت نعمت غیر مترقبه جناب مستطعاب اخوی معظم آقای آقا میرزا حسین روحی فداه لدی الورد به بنده اظهار فرمودند. الغرض به فرموده کربلایی کریم آقا سلمه الله تعالی مبلغ دوازده تومان پرداخت نمودند. باری آقای بنده حمد و تشکر موفقیت حضرت عالی و سایر احبه را می خواهیم. اما به بدبختی خود متأثر و و منکر و پریشان و نادم می باشم.



به نظر بنده جناب مستطاب آقای میرزا آقا را مثل بنده مبتلا خواهند نمود. مبدع [؟] عالی مثل اژدها نفس انداخته و کمر همت بسته جناب معزی الیه را مانند دعاگو حرکت داده و جلب نمایند، اما الحمد لله در خصوص حضرت عالی طریق ندارند. مصدع نباشم، عرض ارادت و بندگی خود را به محضر مقدس جناب آقامیرزا لطفعلی آقا و میرزا بیوک آقا و آقا میرزا حسن و آقا سید مرتضی آقا و آقا میرزا باقر آقا، و سید ابوالقاسم آقا و آقا میرزا محمد علی آقا و آقا سید هادی آقا و حضرت مستطاب حجت الاسلام استاذنا الاعظم آقا سید محمد آقا تقدیم نموده، عذر عریضه مستقل طلب کرده، التماس دعای مخصوصی را دارم. و سایر رفقا و همشهری‌ها را با عرض سلام و التماس دعا مصدع می‌باشم. و السلام. زیاده جسارت است. فدایت محمد

بغداد در آستانه حمله مغول

به روایت مورخان بزرگ، در سال ۶۴۶ (یا ۶۴۵) بیشتر مردم بغداد به بیماری گلودرد و خفگی گرفتار شدند و شمار زیادی از این بیماری مردند.

در این وقت زنی گفت: در خواب، زنی از جنّ به نام ام‌عنقود دیدم که به من گفت: «کودک من در این چاه - داخل بازار سلطانی - مرد و هیچ‌کس از مردم به من تسلیت نگفت! من هم مردم را گرفتاری این بیماری کردم».

زمانی که این خبر میان مردم شایع شد، شمار زیادی از عوام و زنان و کودکان به سوی چاه آمدند، در کنار آن خیمه زدند و عزاداری برپا کردند. زنان نوحه می‌خواندن و می‌گفتند:

ای ام‌عنقود، از اینکه عنقود درگذشت و ما درنیافتیم، عذر ما را بپذیر. اکنون که خبردار شدیم، همه ما آمدیم؛ بر ما خشم نگیر و ما را گرفتار خفگی نکن؛ و از این قبیل هذیان‌ها و بیشتر از اینها و مانند اینها گفتند. همچنین مردم لباس و زیور و درهم، نان و گوشت پخته و مرغ و انواع شیرینی‌ها در آن چاه می‌ریختند و کنار آن شمع روشن می‌کردند. وقتی این کار بالا گرفت، عقلا و بزرگان اظهار مخالفت کردند و آن را عیب دانستند.

خلیفه دستور داد مانع مردم شوند. پلیس هم آمد و اعلام کرد «خود دیوان برای ام‌عنقود مراسم عزا برپا کرده و او را از عزا درآورده است». چاه را هم بستند و مردم از آنجا پراکنده شدند.

و فيها، حدث بأكثر أهل بغداد أمراض في حلوقهم و خوائيق، و مات بذلك خلق كثير، و ذكرت امرأة: أنها رأت في المنام امرأة من الجن تكنى «أم عنقود» قالت لها: «إن ابني مات في هذه البئر» و أشارت إلى بئر داخل سوق السلطان «و لم يعزني فيه أحد، فلهذا أحنقكم»، فشاع ذلك في الناس، فقصد البئر المذكورة جماعة من العوام و النساء و الصبيان و نصبوا عند البئر خيمة و أقاموا هناك العزاء، و كان النساء ينحن و يقلن:

أى أم عنقود اعذرنا مات عنقود و ما درينا
لما درينا كلنا قد جئنا لاتحردين فتحنقينا

و ما يناسب ذلك من الهذيان، و أكثرن من هذا و أمثاله، و ألقى الناس فيها الثياب و الحلي و الدراهم و الخبز و اللحم المطبوخ و الدجاج و أنواع الحلواء، و أشعلوا عندها الشموع، فلما أكثروا من ذلك عابه العقلاء و الأكابر و أنكروه، فأمر الخليفة بمنع الناس من ذلك، فحضر الشحنة إلى هناك و قال: «إن الديوان قد أقام أم عنقود من العزاء»، و أمر بسد البئر، ففترق الناس عنها.

۱۱۷

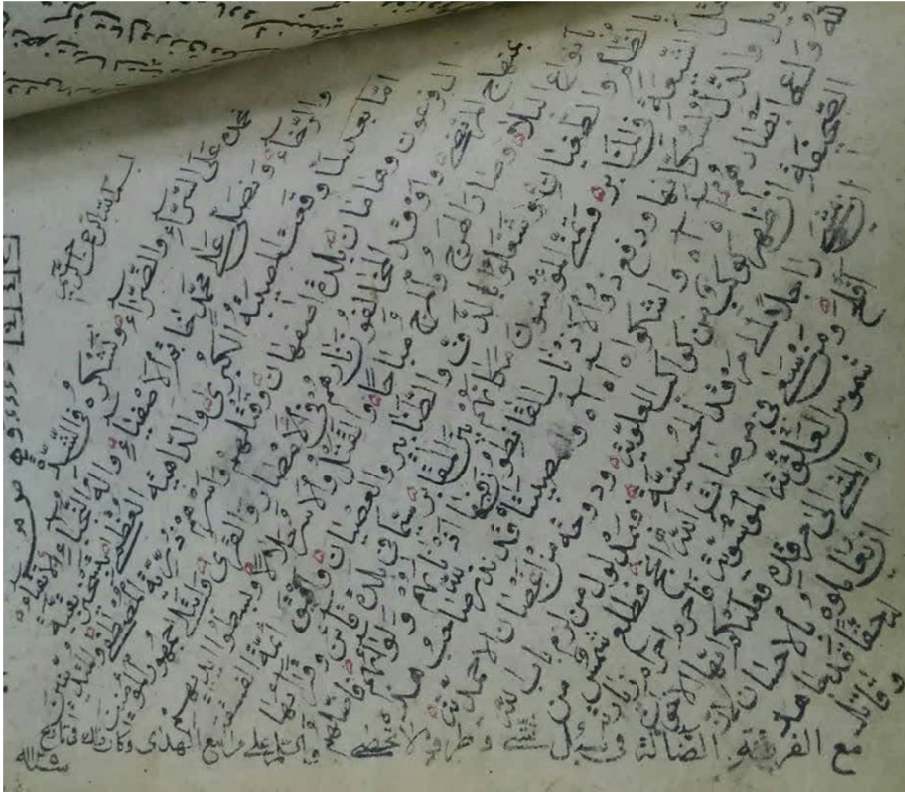
آبینه پژوهش | ۲۱۰
سال ۳۵ | شماره ۶
بهمن و اسفند ۱۴۰۳

(عیون التواریخ ابن شاکر، ۱۳/۲۰؛ الحوادث الجامعه، ص ۱۷۸؛ تاریخ ابن الوردی، ۳۵۹/۱؛ کامل ابن اثیر، ۴۱/۱۰).

یادداشتی درباره سقوط اصفهان!

به نظر می رسد متن زیر چنان که سال پایانی آن ۱۱۳۵ نشان می دهد مربوط به حمله افغانه غلجایی به اصفهان است. در این متن از تسخیر شهر اصفهان یاد می شود و از کشته و اسیر شدن مؤمنان در این شهر سخن به میان آمده است. همین طور از فتوای قتل شیعیان در منابر توسط ائمه فاسق یاد شده است. اما نویسنده یک باره به سراغ شهر قائن می رود و به ذلتی که مردمان آن ناحیه به آن گرفتار شده اند، اشاره می کند. نویسنده این «صحیفه» سپس می گوید برای خداوند نذر کرده است اگر ستاره ای از ستارگان علوی یافت شود، او - یعنی خودش - پیاده به سفر کربلا برود. آن گاه می افزاید: پس این ستاره طلوع کرد، او - طبق نذر - احرام زیارت خواهد بست. در پایان از برادران می خواهد با او - آن علوی! شاید شاه طهماسب دوم یا یکی دیگر از صفویان مدعی - همراهی کنند چراکه او با فرقه ضالّه به طرق مختلف جهاد کرده است. اما اینکه دقیقاً مقصود چنین باشد، تردید دارم. تاریخ این نوشته سال ۱۱۳۵ است، البته با کمی تردید.

چنان که از تصویر آشکار است، خط این نوشته زیبا و همه اعراب گذاری شده است.



بسم الله الرحمن الرحيم

نَحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَالضَّرِّاءِ وَنَشْكُرُهُ فِي الشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ، وَنُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الْأَصْفِيَاءِ وَآلِهِ النَّجَبَاءِ الْأَتْقِيَاءِ.

اما بعد، لما وَقَعَتِ الْمُصِيبَةُ الْكُبْرَى، وَالدَّاهِيَةُ الْعُظْمَى بِتَسْخِيرِ بَقِيَّةِ آلِ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ بِلَدَةِ أَصْفَهَانَ، وَقَتْلِهِمْ وَأَسْرَهُمْ دُرِّيَّةَ الْمُصْطَفَى وَالْمُتَدَيِّنِينَ بِمَنْهَاجِ الْمُرْتَضَى، وَأَوْقَدَ الْمُخَالَفُونَ نَارَهُمْ فِي الْأَمْصَارِ وَالْقُرَى وَابْتَلَى جُمْهُورَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنْوَاعِ الْبَلَاءِ، وَصَارَ الْهَرَجُ وَالْمَرْجُ مَبَاحًا، وَالْقَتْلُ وَالْأَسْرُ حَلَالًا، وَبَسَطُوا أَيْدِيَهُمْ بِالظُّلْمِ وَالطُّغْيَانِ، وَشَغَلُوا بِالذَّفِّ وَالطَّنَابِيرِ وَالْعَصِيانِ، [ظ: وافتى] أئمةَ الْفِسْقَةِ بِقَتْلِ الشَّيْعَةِ فِي الْمَنَابِرِ، وَتَمَتَّى الْمُؤْمِنُونَ مَكَانَهُمْ بَيْنَ الْمُقَابِرِ، سَيِّمًا فِي بِلْدَةِ قَائِنَ وَقَرَأْنَهَا فَوَيْلَ وَالذَّلَّ لِسُكَّانِهَا، وَرَفَعَ

ذوالاذناب القانتون فيها اذناهم و لوائهم، فأصلهم الله و أعمى أبصارهم، آه آه واشكواه، آه آه وامصيبته. قد نذر الله صاحب هذه الصحيفة إن ظهر كوكب من كواكب العلوية و دوحه من أغصان الأحمدية أن يمشى راجلاً الى مرقد الحسينية؛ فبمدلول من لزم باب الله أفلح، و من سعى في مرضات الله أنجح، فطلع شمس من شمس العلوية الموسوية، فأحرم إحرام زيارته و المشى إلى مرقد. فعليكم أيها الاخوان أن يعاملوه بالاحسان لأن له حقاً قد جاهد و قاتل مع الفرقة الضالة في سُبُل شتى و طرق لاتحصى.

و السلام على من اتبع الهدى و كان ذلك في تاريخ ۱۱۳۵

ابوالقاسم زنجانی شیخ الحرم (م ۴۷۱) و یک ضرب المثل قدیمی ایرانی

ابوالقاسم زنجانی (سعد بن علی بن محمد بن علی بن حسین) حوالی سال ۳۸۰ به دنیا آمد، در زنجان و مصر و دمشق درس (حدیث) خواند و شاگردانی چون ابوبکر خطیب بغدادی و ابوالمظفر منصور سمعانی فقیه - جد سمعانی صاحب الانساب - و عده ای دیگر داشت. زمانی در مکه مجاورت گزید و شیخ الحرم شد. وی در حدیث بسیار متبحر بود و در این باره داستان هایی از تسلط او بر احادیث و شناخت اسناد آنها نقل شده است.

سمعانی از قول شخصی درباره جد خودش ابوالمظفر و کرامتی که از ابوالقاسم زنجانی دیده، حکایتی نقل کرده است. ابوالمظفر می خواست در مکه بماند، شبی مادرش را به خواب دید که سر را برهنه کرده و به او می گوید: فرزندم، پیش ما در مرو برگرد. فردای آن روز به حرم (مسجدالحرام) می رود تا با ابوالقاسم زنجانی مشورت کند. اطراف او شلوغ بوده و وقتی خلوت می شود و او به سمت خانه اش می رود، دنبال او راه می افتد. نزدیک خانه که می رسد، روی به ابوالمظفر می کند و می گوید: «العجوز تنتظرک: پیرزن منتظر تو است» و آن گاه به خانه اش وارد می شود. گویی ضمیر ابوالمظفر را خوانده استغ بنا براین همان سال با حجاج به مرو باز می گردد.

گویند ابوالقاسم حافظ و در حدیث متقن و ثقه و پرهیزکار و اهل عبادت و صاحب کرامات بود. وقتی وارد حرم (مسجدالحرام) می شد، مطاف را برای او خلوت می کردند و بیش از آنکه حجرالاسود را ببوسند، دست او را می بوسیدند.

ابواسحاق خبال گوید: مانند ابوالقاسم سعد بن علی زنجانی در فضل در عالم نبود.

ابن طاهر گوید: وقتی شیخ سعد خواست در مکه مجاور شود، بیست و اندی دعا را انتخاب کرده و ملازمت در خواندن نها داشت و بعد از چهل سال که درگذشت، هیچ روزی خواندن آنها را ترک نکرد.

او در مکه املائی حدیث می‌کرد. فقط وقتی مصری‌ها بر مکه مسلط شدند (دولت فاطمی)، دیگر درس نگفت و تنها به صورت پنهانی در خانه اش املائی حدیث می‌کرد.

ابن طاهر گوید: یک بار وارد بر شیخ ابوالقاسم شدم، درحالی که از دست مردی شیرازی دلخور بودم و از او چیزی به زبان نمی‌راندم. دست شیخ ابوالقاسم را گرفتم و بوسیدم. بدون مقدمه و قبل از این که من چیزی از آن موضوع بگویم، به من گفت: ای ابوالفضل، دلخور نباش، ما در «بلاد عجم» ضرب مثلی داریم: «بخل اهوازی، حماقت شیرازی و زیاده‌گویی رازی (با عرض معذرت)». (قال ابن طاهر: دخلت علی الشیخ ابي القاسم سعد و أنا ضیق الصدر من رجل من أهل شیراز لا أذكره، فأخذت یده فقبلتها، فقال لي ابتداء من غیر أن أعلمه بما أنا فيه: یا أبا الفضل، لا تضیق صدرك، عندنا في بلاد العجم مثل يضرب، يقال: بخل أهوازيّ، و حماقة شیرازيّ، و كثرة كلام رازيّ).

ابوالقاسم زنجانی در حدود ۳۸۰ یا کمی قبل از آن به دنیا آمد و در سال ۴۷۱ یا اواخر سال ۴۷۰ درگذشت. قصیده معروفی هم درباره «سنت» [عقاید سنی] دارد. برخی از این اشعار را ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۳۸۷/۱۸، ۳۸۸، ۳۸۹). آورده است. ذهبی می‌گوید ابوالقاسم زنجانی از رؤسای اهل حدیث بود و با علم کلام و طرفداران آن دشمنی می‌کرد و به مذمت از آرا و اهوا می‌پرداخت (تذکره الحفاظ، ۳/۱۱۷۷).

(تاریخ الاسلام ذهبی: ۳۲ / ص ۴۶-۴۹).

مبیین الاسرار در ترجمه و شرح اسرار الشهاده

در میان اوراقی که امروز به دست آمد، نامه‌ای از نوه یکی از علمای فیروزکوه درباره کتابی از جدش با نام مبیین الاسرار در شرح اسرار الشهاده ملاآقای دربندی وجود دارد که شرحی درباره کتاب جدش به دست داده است. این نامه در آبان ۱۳۲۳ شمسی و به دنبال خبر تشکیل «جامعه علمای اسلامی» که اعلام کرده بودند قصد چاپ کتاب‌های اسلامی را

دارند، نوشته شده است و نویسنده از آنان می‌خواهد کتاب جدش را منتشر کنند. از نام این کتاب در ذریعه خبری نیست و در حال حاضر نمی‌دانیم چه بر سر آن آمده است. تصویر نامه و متن آن را می‌آورم [عکس سند را پایین ملاحظه فرمایید].

حضور محترم هیئت رئیس جامعه اسلامی تهران دام بقائه

تبریک و تهنیت به عرض رسانیده از درگاه ... خداوند تبارک و تعالی جل شانه دوام و بقای آن را خواستارم. در تاریخ ۱۲۹۰ هجری قمری مرحوم حجت الاسلام آقای آقا سید مهدی امام جمعه مجتهد فیروزکوهی شروع به نوشتن کتابی به نام مبین الاسرار که ترجمه و شرح کتاب اسرار الشهادة مرحوم فاضل دربندی شروانی مجتهد را تا تاریخ ۱۲۹۷ هجری قمری اشتغال نمود. تمام این مدت شب و روز به زحمات این کار مبادرت نمود. پس از تألیف کتاب مبارک، مدت سه سال مشغول ... نویسی و مقابله بود که درست مدت ده سال تمام مشغول بود تا پایان یافت. خود آن بزرگوار می‌نویسد که برای شروع به این کتاب به زبان پارسی و تحقیق از اخبار صحیح رنج بسیار بردم و جمع‌آوری کتب زیادی که لازم بود تعب کشیدم. پس از اختتام آن به نظر ۶ نفر از مجتهدین اسلامی آن روز که اسامی هر یک از آقایان معظم را ذیلاً به عرض می‌رسانم، رسانیده و هر یک از آقایان مجتهدین پس از مطالعه شرحی به قدر گنجایش نیم صفحه و یک صفحه در تعریف و تمجید و سپاسگزاری از زحمات نویسنده و تأیید در طبع (چاپ) آن نوشته‌اند. این بود که آن بزرگوار از این دنیا رخت بریست. پس از فوت آن مرحوم تا به حال وسایل مالی برای چاپ مقدر نبود. حالیه که ظهور این هیئت جامعه علمای اسلامی را شنیدم، از برنامه و نظریات عالی آن جامعه مفهوم شدم تقاضا و پیشنهاد می‌نمایم که برای چاپ این کتاب مهم اقدامی فرمایند. ۱. روان آن مرحوم را شاد نموده؛ ۲. برای تمام واعظین و شیعیان دنیا بسیار کتاب نفیس و گرانبهاست، این کتاب اسرار شهادت حضرت حسین بن علی علیه السلام را شرح می‌دهد از روی اخبار صحیح معتبره اسلامی. چنانچه برای مطالعه و اقدام چاپ مقرر فرمایند، کتاب را تقدیم دارم. از اول تا آخر کتاب پانصد و پنجاه و سه صفحه بزرگ می‌باشد. با تقدیم احترامات از فیروزکوه، رحمت سعیدی نوه مرحوم آقا سید مهدی امام جمعه فیروزکوهی.

اسامی مجتهدین بزرگ آن عصر که در اوایل کتاب مرقوم فرمودند: ۱. آقای محمد حسن اردکانی؛ ۲. آقا ملا اسماعیل اشرافی مازندرانی؛ ۳. آقا شیخ زین العابدین مازندرانی؛ ۴. آقا شیخ فضل الله حائری مازندرانی؛ ۵. آقا شیخ لطف الله مازندرانی؛ ۶. آقا محمد ایروانی.

